



# پاسخ‌دهی به بزه‌کاری کودکان و نوجوانان: تخمینی یا ترمیمی

فرناز رجبی<sup>۱</sup>  
نسرین مهرا<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۱۰/۱۰ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۶/۰۲/۲۷

## چکیده

چگونگی پاسخ‌دهی به بزه‌کاری کودکان و نوجوانان، باید از مهم‌ترین موضوعات مطرح در حوزه سیاست‌گذاری‌های اجتماعی، فرهنگی، امنیتی و بهداشت روانی جامعه باشد. رویکردهای عدالت تخمینی و عدالت ترمیمی، بسته به نوع جرم ارتكابی و اوضاع و احوال فرد بزه‌کار، می‌توانند در حوزه پاسخ‌گویی به بزه‌کاری آنان سودمند واقع گردند. با توجه به سیاست‌های تقنینی حاکم بر جامعه که نقش بسیار مهمی در نوع پاسخ‌دهی به بزه‌کاری دارد؛ می‌توان از تلفیق این دو رویکرد جهت پاسخ‌دهی به بزه‌کاری آنان سخن گفت. به شکلی که برخی جرایم آنان بدون لزوم ورود به نظام عدالت‌کیفری رسمی حل و فصل گردد و برخی دیگر با واکنش جدی و سخت‌گیرانه آن روبرو گردد که در این‌صورت تقسیم‌بندی بین بزه‌کاران نرم و سخت انجام می‌گیرد که مشخصاً موجب تفکیک میان نوع واکنش و پاسخ عدالت‌کیفری نیز می‌شود. در حقیقت در قوانین فعلی مرتبط با بزه‌کاری کودکان و نوجوانان، قوانین عام و کلی جایگزین توجه به واقعیات زندگی هر فرد بزه‌کار شده است. قانون‌گذار باید با مشخص نمودن معیارهای خطر، مانع تفاسیر مختلف میزان خطرناکی هر بزه‌کار و نهایتاً پاسخ‌های بی‌ضابطه گردد. همچنین مرتفع نمودن نیازهای کودکان و نوجوانان و توجه به تاثیرپذیری فراوان آنان در این رده سنی، هم جهت بررسی پرونده شخصیتشان و هم جهت متناسب ساختن برنامه‌های اصلاحی-درمانی با توانایی‌های فردی، شخصیتی، اجتماعی و ... هریک، گام موثری برای کاهش جرایم ارتكابی توسط آنها می‌باشد.

<sup>۱</sup> دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه علوم و تحقیقات، تهران، ایران. (نویسنده مسئول): Farnaz.rajabi71@gmail.com

<sup>۲</sup> دانشیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

## کلید واژه‌ها

بزه‌کاری، کودکان و نوجوانان، تفکیک در پاسخ‌دهی، عدالت ترمیمی، عدالت تخمینی.

## مقدمه

امروزه معنای کودکی و نوجوانی تا اندازه بسیاری متحول شده است. کودکان و نوجوانان از نظر شخصیت و رفتار دیگر محصول کامل آموزش و پرورش والدین (خانواده)، دبستان و دبیرستان نیستند. در پرتو تحولات علمی، فنی و هنری سازوکارها و نهادهای جدیدی به وجود آمده که خواسته یا ناخواسته در شکل‌گیری شخصیت کودکان و نوجوانان و جهت‌دهی به رفتار و کردار آنان نقش مهمی دارد. به لحاظ سرمایه‌گذاری زیاد بسیاری از والدین درباره فرزندانشان، کیفیت جامعه‌پذیری و آگاه‌سازی اجتماعی آنان بهبود یافته است. بنابراین زودتر از سنین متعارف گذشته به یک سلسله مطالب، معلومات و رفتارها واقف می‌شوند. به عبارت دیگر، زودتر از سنین سنتی بالیده می‌شوند و بالیدگی زودرس دارند. همچنین امروزه به لحاظ گسترش اینترنت و انتقال همزمان تصاویر و اطلاعات، آموزش و پرورش کودکان تا اندازه‌ای جهانی شده است از این روست که جامعه نمی‌تواند مانند گذشته با کودکان و نوجوانان رفتار کند. بنابراین، بخشی از شخصیت و منش فرزندان محصول فن‌آوری‌های نوین است. مطالعات بیست‌ساله‌ی جرم‌شناسان کانادایی، فرشت و لوبلان<sup>1</sup>، در اواخر قرن بیستم نشان داد که در کنار اکثریت کودکان و نوجوانان بزهکار که ارتکاب جرم یک اتفاق ساده و تصادف در فرآیند جامعه‌پذیری و دوران شکل‌گیری شخصیت آن‌ها محسوب می‌شود (بزهکاران اتفاقی)، کودکان و نوجوانانی وجود دارند که اختلال شخصیت در آن‌ها عمیق است و از نظر سنی زودتر از سن متعارف وارد بزهکاری می‌شوند. بر اساس نتایج همین مطالعات، کودکان و نوجوانان هر چه زودتر مرتکب جرم شوند و یا به انحراف و ناسازگاری روی آورند، احتمال تبدیل شدن آن‌ها به بزهکاران مقاوم و تکرارکننده‌ی مکرر جرم در آینده (دوران بزرگسالی) زیاد می‌شود (بزهکاران زودرس و مزمن). ناگفته پیداست که جرم‌شناسی حقوقی، موضوع قابلیت انتساب عمل ارتكابی را برای بزهکاران زودرس قابل‌تامل می‌داند زیرا، در میان کودکان و نوجوانان نیز "ابر بزهکاران" و "مجرمان خشنی" وجود دارند که گفتمان جرم‌شناسانه‌ی سنتی مبتنی بر تخفیف کیفری مسئولیت و اعمال اقدام‌های تربیتی صرف در قبال آنان، موضوعیت و توجیه

<sup>1</sup> Frechette & Leblanc

خود را از دست می‌دهد. بدین ترتیب، ادواربندی سن کودکان، حفظ اصل عدم مسئولیت کیفری برای آنان و پیش بینی اقدام‌های حمایتی صرف در قبال کودکان و نوجوانان، به شکل گذشته، دیگر با یافته‌های جرم‌شناسی کودکان منطبق نیست. جرم‌شناسی مدرن، بر اساس نتایج مطالعات میدانی از جمله مطالعات فرشت و لوبلان در دانشگاه مونترال کانادا به این نتیجه رسیده است که باید کودکان و نوجوانان "بزهکار اتفاقی" را از کودکان و نوجوانان "ابربزهکار" یعنی دارای شخصیت مجرمانه‌ی مزمن و پایدار که به "جرایم مشخص" روی می‌آورند، تفکیک کرد و به دنبال بازبینی قوانین و مقررات کیفری ناظر به بزهکاری کودکان و نوجوانان و وضع "راهبردهای افتراقی، بر پایه دو معیار پیش گفته، برای بزهکاری آنان" بود. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۲، ص ۹۳۱-۹۳۰)

عدالت ترمیمی<sup>۱</sup> و عدالت تخمینی<sup>۲</sup>، سازوکارهایی را در این خصوص ارائه داده‌اند. رویکرد نخست، در پی احقاق حقوق بزه دیده و ایجاد زمینه مشارکت فعال وی و جامعه در فرآیند اجرای عدالت و به جای مجازات بزهکار، بر حل و فصل مشکلات ناشی از جرم و مسئولیت پذیر کردن بزهکار تاکید دارد. در واقع، در این فرآیند جرم، اقدامی علیه فرد دیگر یا اجتماع تلقی می‌شود نه اقدامی علیه دولت. و در مورد کودکان و نوجوانان به دنبال جایگزین کردن آن با نظام عدالت کیفری می‌باشد. رویکرد دوم اما جرم را یک امر عادی و بهنجار در جامعه تلقی می‌کند و به دنبال طبقه بندی و مدیریت مجرمان بر اساس احتمال خطر و میزان تکرار جرم‌شان می‌باشد. این نوشتار با بررسی جرم‌شناسانه‌ی برخی از خصایص و اهداف این دو رویکرد و با توجه به در نظر داشتن آینده این گروه آسیب پذیر، به دنبال دستیابی به متناسب ترین پاسخ به آنان می‌باشد. و در این راستا، سوالاتی گردآوری و در قالب فرضیه به آنها پاسخ داده شده است.

### سوالات:

- ۱- دیدگاه‌های عدالت تخمینی و ترمیمی در خصوص علت‌شناسی جرایم کودکان و نوجوانان و پاسخ دهی به آنان چیست؟
- ۲- حمایت حقوقی و جرم‌شناختی از کودکان و نوجوانان در پرتو نظریه‌های عدالت تخمینی و ترمیمی با چه چالش‌هایی مواجه است؟

<sup>1</sup> Restorative Justice

<sup>2</sup> Actuarial justice

### فرضیه‌ها:

۱- از منظر نظریه‌های عدالت تخمینی و ترمیمی پاسخ‌دهی به ارتکاب بزه به گونه‌ای که متناسب با خصیصه آسیب‌پذیری آنان باشد به موازات عوامل بزه دیده محور منوط به شناسایی عوامل خطر محور می‌باشد.

۲- چالش‌های پیرامون حمایت حقوقی و جرم‌شناختی از کودکان و نوجوانان محور فقدان نگرش تلفیقی به دو مولفه نرخ خطر و آسیب‌پذیری و اکتفاء به حمایت‌های عام است.

کودکان و نوجوانان به لحاظ سنی و شخصیتی در برابر وقایع اجتماعی از جمله انحراف و بزهکاری آسیب پذیرتر از دیگران اند. بررسی ریشه‌ای مسایل کودکان و نوجوانان و از آن جمله بزهکاری کودکان و نوجوانان و پاسخ‌دهی مناسب به آنها برای رسیدن به یک جامعه ایده آل شرطی ضروری است. با توجه به سیاست‌گذاری‌های مختلف راجع به کودکان و نوجوانان بزهکار در کشور و به دست نیامدن نتیجه مورد نظر یعنی اصلاح و درمان آنها و به تبع آن کاهش ارتکاب جرم توسط آنان، این نوشتار در نظر دارد ضمن بررسی اهداف دو رویکرد، الگویی تلفیقی از یافته‌های این دو رویکرد را به منظور متناسب ساختن پاسخ‌های کیفری و جرم‌شناختی در قبال کودکان و نوجوانان بزهکار بدست آورد و با تاکید به تشکیل و بررسی پرونده شخصیت و رفع نیازهای کودکان و نوجوانان بزهکار موجبات ارتقاء و بهبود وضعیت آنها را فراهم آورد. همچنین ذکر این نکته لازم است که بیان شود، چارچوب این نوشتار بررسی جرم‌شناسانه‌ی این دو رویکرد می‌باشد و امید است که در آثار دیگری به بررسی جلوه‌های این دو رویکرد در حوزه سیاست‌تقنینی حاکم بر جامعه پرداخته شود.

همچنین باید اذعان داشت که شیوه کتابخانه‌ای به منزله روش پژوهش این مقاله انتخاب شده است. نگارنده با بررسی اهداف و ویژگی‌های دو رویکرد عدالت تخمینی و ترمیمی و هم‌چنین با مراجعه به بنیان‌های نظری مرتبط با موضوع این نوشتار که در منابع مختلف موجود در کتابخانه‌ها و اماکن دیگر قابل دسترسی است از طریق فیش‌نویسی، اقدام به جمع‌آوری داده‌های مورد نظر کرده است. که با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی که در حقوق کیفری متداول است به تحلیل توصیفی داده‌ها پرداخته است.

### ۱- چگونگی پاسخ‌دهی به کودکان و نوجوانان بزهکار در رویکرد عدالت تخمینی

الگوی عدالت تخمینی بر تعهدات و مسئولیت‌های کودکان بزهکار و حتی والدین آنها نسبت به دیگران از جمله بزه دیده، جامعه و حکومت تاکید می‌کند. این رویکرد با هدف افزایش

کارایی نظام عدالت کیفری بر کنترل جرم و مجرمان تمرکز می‌کند. از این رو در الگوی عدالت تخمینی، پیشگیری خنثی کننده بزهکاری کودکان و نوجوانان بر سایر اهداف نظام عدالت کیفری اولویت می‌یابد. در نتیجه جبران خسارت بزه دیده و سایر اقدامات و تعهدات بزهکار تنها از این رو می‌تواند اهمیت داشته باشد که موجب کاهش میزان ارتکاب جرم و تکرار آن شود. مبنای نظری الگوی مدیریت خطر (ریسک)، ایدئولوژی «قانون و نظم» است که بر افزایش کارایی و تاثیرگذاری نظام عدالت کیفری از طریق اعمال و اجرای سیاست کیفری سخت‌گیرانه تاکید می‌کند. الگوی مدیریت خطر (ریسک) با هدف مدیریت پیشگیری کیفری از بزهکاری کودکان و نوجوانان به مداخله پیش دستانه و زودرس برای «خفه کردن نطفه» بزهکاری توجه می‌کند به همین دلیل قلمرو مداخله الگوی مذکور نه تنها فقط رفتارهای جنایی، بلکه رفتارهای نامطلوب و غیر اجتماعی آنان نیز خواهد بود. بنابراین با استمداد از مفهوم «خطر» و مدیریت آن (مدیریت خطر) دامنه مداخله نظام عدالت کیفری به پیش از تولد فرد، دوران رشد، مدیریت خانواده، حضور در مدرسه و ... نیز تسری می‌یابد به این منظور به جای پاسخ دهی به بزه و رسیدگی به آن، حمایت از امنیت اجتماعی و نظم عمومی، مبنای نظری «مداخله پیش دستانه نظام عدالت کیفری» را تشکیل می‌دهد. الگوی عدالت تخمینی زمینه‌های کاهش سن مسؤلیت کیفری و یا تشدید پاسخ‌های کیفری به کودکان و نوجوانان بزهکار یا معارض قانون را نیز فراهم کرده است. در نتیجه اماره مطلق عدم مسؤلیت کیفری گاه انکار می‌شود و بر ضرورت واکنش نسبت به تمامی رفتارهای جنایی کودکان در هر سن که باشند تاکید می‌گردد. (غلامی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۳-۱۰۲)

همانطور که از این مطالب مشخص است رویکرد عدالت تخمینی در پی تغییر بزهکاران نمی‌باشد بلکه می‌خواهد به اشکال مختلف آنها را مدیریت کند تا مانع ارتکاب جرم توسط آنها شود که می‌توان گفت این کنترل در قبال کودکان و نوجوانان به سهولت بیشتری نسبت به بزرگسالان انجام می‌گیرد. این رویکرد در جهت وصول به اهداف خود از روش‌هایی از قبیل ارتقای سرعت در فرآیند رسیدگی، مداخله زودرس در امور کودکان و نوجوانان، کاهش سن مسؤلیت کیفری و یا تشدید پاسخ‌های کیفری به کودکان و نوجوانان بزهکار یا معارض قانون استفاده می‌کند. سرعت بخشی به فرآیند کیفری، از جمله سرعت در تعقیب بزهکاران، دادرسی کیفری و اجرای مجازات از مهم‌ترین سازوکارهای نظام عدالت کیفری برای پیشگیری از بزهکاری به شمار می‌رود.

به گونه‌ای که برخی از اندیشمندان علوم جنایی به ویژه "سزار بکاریا" آن را مناسب‌ترین راهکار برای کاهش میزان بزهکاری شناسایی کرده‌اند. به باور بکاریا، سرعت در فرآیند کیفری، به ویژه سرعت در اجرای کیفر باعث می‌شود که بزهکاران احتمالی و واقعی، نظام عدالت کیفری را نسبت به بزهکاری سختگیر تلقی کنند و در نتیجه بارگران کیفر و پیامدهای بزهکاری تا اندازه‌ای که امکان دارد برای دیگران محسوس باشد، زیرا هر چه زمان میان ارتکاب جرم و پاسخ دهی دستگاه عدالت کیفری کوتاه‌تر باشد، ربط دادن برخورد نظام عدالت کیفری با بزه واقع شده در ذهن شهروندان سریعتر انجام می‌پذیرد و سبب می‌شود که آنان فوراً یکی را علت و دیگری را معلول به شمار آورند، بدین سان از نظر وی محاکمه سریع بزهکاران و سرعت بخشی به اجرای کیفر بر آنان، نقش بسزایی در کاهش میزان بزهکاری ایفا می‌کند. (نیازپور، ۱۳۸۹، ص ۳۶۴)

"ادوین لیمرت" معتقد است که: «کنترل اجتماعی افراد موجب انحراف می‌شود.» گسترش شبکه مداخله در مورد کودکان کمتر از سن مسئولیت کیفری نیز به عنوان کودکان در معرض خطر بزهکاری اعمال می‌شود به گونه‌ای که رفتارهای ضد اجتماعی کودکان و نوجوانانی را که حضورشان در اجتماع موجب ترس، اذیت و سلب آسایش می‌گردد را نیز شامل می‌شود. در واقع نظام عدالت کیفری نوجوانان و نهادهای وابسته به آن دامنه مداخله خود را به گونه‌ای گسترش می‌دهند که از نظر تعداد، کودکان بیشتر و از نظر سن، کودکان جوانتری را شامل می‌شوند. نکته قابل تامل در اینجاست که حتی در موارد خاصی احراز مجرمیت قبلی نیز جهت اینگونه مداخلات لازم نیست. یعنی نیازی به ارتکاب جرم برای مداخله از جمله مداخله نظام عدالت کیفری نخواهد بود. در بیشتر موارد مداخله از طریق تشخیص، صلاح‌دید و پیش بینی ساختگی آغاز می‌شود؛ بدین معنا که پیش بینی‌ها در چنین مواردی بیشتر برخاسته از سلیق پیش بینی کنندگان است، نه پیش بینی منطبق با واقعیت. کودکان و نوجوانان نه تنها بر مبنای آنچه که انجام داده‌اند، بلکه با توجه به آنچه که ممکن است انجام دهند، یا آنچه که تصور می‌شود هستند، در معرض مداخلات رسمی نظام عدالت کیفری قرار می‌گیرند. (مهرا، ۱۳۹۰، ص ۱۱۱-۱۰۳)

به اعتقاد نگارنده سرعت بخشی در فرآیند رسیدگی به بزه به خصوص در مورد کودکان و نوجوانان از اصلی‌ترین مواردی است که باید اعمال گردد. در واقع آنها به دلیل شخصیت تکامل نیافته و به تبع آن آسیب پذیر بودنشان نیاز به مراقبت و کنترل از جانب خانواده دارند. گاه نقش حمایتی خانواده این تصور را در کودکان و نوجوانان ایجاد می‌کند که در صورت خطا نیز

مسئولیتی گریبانگیر آنها نخواهد بود. از این منظر مرتفع ساختن و یا تایید این تصور، بستگی به عملکرد نظام عدالت کیفری دارد که به شکلی می‌باشد که کودکان و نوجوانان بزهکار احساس کنند در قبال رفتار خلاف قانونی که انجام داده اند نظام عدالت کیفری سریعاً اقدام کرده است یا خیر. از سوی دیگر باید به این نکته توجه داشت که نباید سرعت بخشی در فرآیند رسیدگی به معنای برخورد یکسان با پرونده ها تلقی گردد. بدین معنا که صرفاً جهت کارایی بهتر فرآیند کیفری و منتفع شدن نظام عدالت کیفری، کیفیت رسیدگی به پرونده‌ها، قربانی کمیت رسیدگی گردد. در حقیقت، تسریع در رسیدگی زمانی متناسب با اوضاع و احوال حاکم بر کودک یا نوجوان می‌باشد که منظور از آن شتاب و عجله در امر دادرسی تلقی نگردد، زیرا کار قضایی نیاز به دقت و تعمق داشته و اشتباهات ناشی از بی توجهی در نتیجه شتاب زدگی، آثار زیانباری به ویژه در مورد آینده ی کودکان و نوجوانان به همراه خواهد داشت.

همانطور که بیان شد، مداخله زودرس زمینه‌های کاهش سن مسئولیت کیفری را فراهم می‌آورد. در این صورت گرایش به استفاده از پاسخ های کیفری نسبت به تمامی رفتارهای مجرمانه کودکان اعم از خفیف و خطرناک گسترش می‌یابد و ممکن است تفکیکی میان رفتارهای مجرمانه و رفتارهای صرفاً نامطلوب و غیر اجتماعی صورت نگیرد و این خود تبعات زیانباری را برای کودکان و نوجوانان ایجاد می‌کند. به دلیل اینکه مانع تفکیک جرایم خفیف از شدید و به تبع آن اتخاذ تدابیر و برنامه‌های متناسب با هر کدام می‌گردد چه بسا برخی از جرایم آنان بتواند بدون ورود کودک یا نوجوان به فرآیندهای رسمی کیفری حل و فصل گردد. بنابراین میزان و نحوه مداخله و کنترل اجتماعی باید متناسب با اوضاع و احوال حاکم بر وی و مصالح آنها لحاظ گردد.

#### ۱-۱- پاسخ دهی بر اساس مدل RNR؛ مصداق بازپروری جدید

بازپروری بزهکاران، در سال‌های اخیر همواره در جوامع مختلف بشری مورد توجه اندیشمندان و سیاست‌گذاران جنایی بوده، اما مانند بیشتر مفاهیم علمی و اجتماعی معاصر دارای یک شکل ثابت نبوده، بلکه در گذر زمان و در رویارویی با سایر مفاهیم جدید بود که در نتیجه تعامل میان مفهوم خطر جرم و بازپروری بزهکاران به وجود آمده است. واقعیت این است که در چهار دهه اخیر، وضعیت جدیدی در کشورهای مختلف در حوزه جرم و امنیت ایجاد شده است که بر اساس آن هم‌زمان با افزایش جمعیت کیفری زندان‌ها، میزان بزهکاری نیز افزایش یافته و این امر موجب شده که توجه افکار عمومی، محافل علمی و مراجع رسمی نسبت

به خطر جرم بزهکاران افزایش یابد. با این حال نحوه پاسخ دهی نظام‌های مختلف حقوقی به این وضعیت، متفاوت بوده است. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان پاسخ‌گویی نظام‌های مختلف حقوقی را به این وضعیت در دو دسته کلی قرار داد: نخست، گرایش به نظریه "هیچ چیز موثر نیست" و نفی اثر بخشی بازپروری در کاهش میزان بزهکاری و در نهایت بازگشت به کیفر و سزادهی بیشتر. دوم، اصلاح نظام عدالت کیفری و بقا بر باور "موثر بودن اندیشه بازپروری"<sup>۱</sup>. امروزه با فرو رفتن فضای غبارآلود حاصل از مباحث غیر علمی نظریه "هیچ چیز موثر نیست" و عوام‌گرایی کیفری، به تدریج فضای علمی در دانش علوم جنایی غالب گشته و جنبش "سنجش میزان اثر بخشی برنامه‌های اصلاحی- درمانی" مطالعات ارزیابی‌کننده‌ای را با خود به همراه آورد. جنبش "سنجش میزان اثربخشی برنامه‌های اصلاحی- درمانی" رویکردی کاملاً علمی دارد. این جنبش بر سنجش دقیق برنامه‌های بازپروری تاکید می‌کند که از یک سو بر شناسایی عوامل اثربخشی برخی برنامه‌ها در مقابل برخی دیگر متمرکز شده‌اند و از سوی دیگر به کشف عوامل خطر جرم می‌پردازد. این جنبش در طول سال‌های متمادی، به سنجش برنامه‌های اصلاحی و درمانی جهت شناسایی و تفکیک برنامه‌های اثربخش از غیر اثر بخش تاکید نموده و بدین ترتیب زمینه‌های لازم را برای شکل‌گیری نوعی بازپروری خطر مدار فراهم کرده است. یکی از لوازم واقع بینی در بازپروری گرایبی جدید توجه به خطر جرم بزهکاران است. بر این مبنا، برنامه‌های بازپروری بزهکاران بر اساس طبقه بندی خطر جرم بزهکاران طراحی و به اجرا گذاشته می‌شود. در این رویکرد، بازپروری وسیله مدیریت خطر بزهکاران است و نه یک هدف اصلی. اگر برنامه‌های بازپروری اثربخش نباشند، می‌توان از سایر تدابیر مدیریت خطر جرم نظیر توان‌گیری استفاده کرد. بدین ترتیب امروزه از بازپروری گرایبی، در چارچوب رویکرد خطر مداری استفاده می‌شود نه رویکرد رفاه مداری صرف. این بدان معناست که می‌توان شاهد شکل‌گیری نوعی تفکیک یا دوگانه‌سازی در استفاده از تدابیر بازپرورانه بود که به موجب آن، بزهکاران بسیار خطرناک عمدتاً مشمول تدابیر توان‌گیرانه قرار می‌گیرند و برای بقیه بزهکاران از تدابیر اصلاحی - درمانی استفاده می‌شود. این مطالب دربردارنده همه ویژگی‌های بازپروری گرایبی جدید نیست بلکه در حقیقت دربردارنده پیوندی عمیق میان خطر جرم و بازپروری است

<sup>۱</sup> برای مطالعه بیشتر رجوع کنی به:

Martinson, Robert. "What Works? Questions and Answers about Prison Reform". The Public Interest, No. 35, spring 1974, pp. 22-54.  
Francis T. Cullen, Paul. Gendreau. "From Nothing Works to What Works: Changing Professional Ideology in the 21st Century". 2001.



منظور از این پیوند این است که در بازپروری گرای جدید در کنار مفهوم خطر جرم به عوامل اصلاحی-درمانی نظیر عوامل مرتبط با نیازهای آنها و میزان تاثیرپذیری آنان از برنامه‌های بازپرورانه نیز توجه می‌شود. در ادبیات تخصصی جرم شناسی، مدل بازپروری "خطر، نیاز و تاثیرپذیری" مصداق بازپروری گرای جدید تلقی می‌شود.

در سال ۱۹۹۰ میلادی، اندروز، بونتا و هوگ<sup>۱</sup> تحقیقی در رابطه با مدل RNR<sup>۲</sup> منتشر کردند که در آن بر سه اصل معتقدند: نخست، اصل خطر که براساس آن و برای افزایش اثربخشی برنامه‌های اصلاحی-درمانی باید سطح و میزان این برنامه‌ها با سطح خطر بزهکاران هماهنگ شود؛ برنامه‌های فشرده‌تر برای بزهکاران بیش خطر و برنامه‌های ملایم‌تر برای بزهکاران کم خطر. دوم، اصل نیاز که بر طبق آن برنامه‌های اصلاحی-درمانی باید نیازهای جرم‌زای بزهکاران را هدف قرار دهند. سوم، اصل تاثیرپذیری که بر پایه آن باید روش ارائه برنامه‌های اصلاحی-درمانی با روش یادگیری و توانایی‌های هر یک از بزهکاران منطبق شود. (قاسمی مقدم، ۱۳۹۲، ص ۱۸۹-۱۸۹)<sup>۳</sup> کودکان و نوجوانان به عنوان یکی از گروه‌های آسیب پذیر جامعه، به علت وضعیت و ویژگی‌های آنها همواره از توجهات ویژه‌ای برخوردار بودند. بنابراین نحوه پاسخ دهی به آنان نیز باید به صورت دقیق و ارزیابی شده صورت گیرد. به اعتقاد نگارنده با توجه به اهداف مدل خطر، نیاز و تاثیرپذیری و با توجه به تحولات رفتارهای مجرمانه و ناسازگارانه کودکان و نوجوانان و احساس ناامیدی از بی اثر بودن ضمانت اجراهای در نظر گرفته شده، در جوامع کنونی نیز مردم خواستار شدت عمل نسبت به جرایم کودکان و نوجوانان بزهکار بوده و ضمانت اجراهای کنونی را برای تامین امنیت خود کافی نمی‌دانند. بنابراین این مدل می‌تواند در رابطه با کودکان و نوجوانان بزهکار مورد بررسی قرار گیرد زیرا که هم به اصلاح و درمان این گروه در پرتو رفع نیازهای آنها توجه شده و هم سطح خطرناکی‌شان ارزیابی می‌شود و متناسب با آن تدابیری اتخاذ می‌شود.

توجه به ویژگی‌های فردی کودکان و نوجوانان مقدمه تاثیرگذاری تدابیر اصلاح و درمان می‌باشد. بدین صورت که متناسب با نیازها و ضعف‌های هر کودک یا نوجوان برنامه‌هایی در نظر گرفته می‌شود نه اینکه صرفاً از یک روش مشابه و بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های فردی و

<sup>۱</sup> Andrews, Bonta & Wormith

<sup>۲</sup> Risk-Need-Responsivity model

<sup>۳</sup> برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

Ward, Tony & Maruna Shadd. "Rehabilitation (beyond the risk paradigm)". Routledge 2007.

خانوادگی هر بزه‌کار به دنبال اصلاح و درمان اصولی و واقعی هر یک بود. در این صورت است که می‌توان به مثرثمر بودن نتایج این قبیل برنامه‌ها امیدوار بود. در حقیقت با توجه به چنین رویکردهایی در کنار اصلاح رویکردهای رسانه‌های گروهی و تقویت نهادهای عدالت کیفری می‌توان از غیر خودی دانستن فرد بزه‌کار و بروز عوام‌گرایی کیفری در جامعه جلوگیری کرد.

## ۱-۲- پاسخ‌دهی از طریق ناتوان‌سازی کودکان و نوجوانان بزه‌کار

در رویکرد امنیت محور، در خصوص کنترل تکرار جرم بزه‌کاران مژمن با سازوکارهای کیفری طرد و توان‌گیری باید گفته شود که دیدگاه غالب در خصوص مجرمان خطرناک (که شامل تکرارکنندگان جرم، مرتکبان جرایم خشونت آمیز و جرایم جنسی می‌باشند) بدین صورت است که این افراد دیگر قابل اصلاح و درمان نیستند. از این رو گروه‌های پرخطر اغلب با مجازاتی‌هایی چون کیفر مرگ و حبس‌های طولانی مدت از جامعه طرد و دور نگه داشته می‌شوند. در واقع راهبرد اصلی در رویارویی با خطر تکرار جرم، توان‌گیری از بزه‌کاران است. (مهدوی پور و شهرانی کرانی، ۱۳۹۳، ص ۱۶۸) در این میان استفاده از یافته‌های برخی از محققان مبنی بر اینکه گروه کوچکی از بزه‌کاران جامعه مسئولیت بیش‌ترین میزان جرایم موجود را برعهده دارند، موجبات طرح ناتوان‌سازی‌گزینه‌ی را ایجاد کرد. پیش از این امر، هدف ناتوان‌سازی جمعی مدنظر بود که براساس آن حبس بدون هیچ نوع تلاشی نسبت به پیش‌بینی کسانی که پرخطر تلقی می‌شوند در مورد تمامی بزه‌کاران اعمال می‌شد ولی ناتوان‌سازی‌گزینه‌ی به مثابه نسخه جدید اندیشه ناتوان‌سازی، پیشگیری از جرم را از طریق اعمال محدودیت جسمی بر بزه‌کاران بر اساس پیش‌بینی درجه خطرناکی و اجرای آن بر بزه‌کاران خطرناک محقق می‌سازد. (ساعدی و قیاسی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۱) در این رهیافت، برنامه‌های ناتوان‌سازی به صورت پراکنده و یا در مورد همه مجرمین اعمال نمی‌گردد؛ بلکه پرخطرترین مرتکبین یا مجرمین مژمن، به عادت، مقاوم شناسایی شده و برنامه‌های ناتوان‌سازی بر آنها تحمیل می‌گردد. مثلاً مطالعات پیگیر در زمان در کشورهای مختلفی چون آمریکا، کانادا، انگلستان، دانمارک و نیوزیلند نشان داده است وقتی یک گروه از افرادی که در یک سال متولد می‌شوند را تا بزرگسالی تحت نظر قرار دهیم، درصد اندکی از آنان که معمولاً زیر ۱۱ درصد است، مرتکب قسمت عمده جرایمی می‌شوند که به وسیله کل گروه رخ می‌دهد. به طور مثال در مطالعه‌ای که در فیلادلفیا بر روی یک گروه از پسران صورت پذیرفت، مشخص شد ۶ درصد آنها، مسئول ۲۲ درصد از تماس‌های صورت گرفته با اداره پلیس بودند که به وسیله کل گروه

شکل گرفته بود. دیدگاه‌های عمومی غالب این است که این افراد قابل اصلاح نبوده و ارباب و بازاریان نیز در مورد آنها صادق نیست. (پاک نهاد، ۱۳۸۸، ص ۱۲۳-۱۲۲)

با تامل در مطالب فوق و با توجه به اینکه درصد کمی از نوجوانان مرتکب شدیدترین و خطرناک‌ترین جرایم می‌شوند، باید هدف از مجازات ناتوان‌سازی و نیز هدف از پاسخ‌دهی به کودکان و نوجوانان روشن گردد. همانگونه که مشخص است پاسخ‌دهی به این گروه آسیب پذیر باید در یک بستر مناسب و از رهگذر تدابیر سنجیده انجام شود زیرا ماهیت، نوع پاسخ‌دهی و نحوه اجرای آنها بر جهت و آینده رفتاری آنها تاثیرگذار می‌باشد. هدف از انتخاب و ناتوان‌سازی این دسته از بزهکاران کاهش میزان جرایم، جمعیت زندان و هزینه‌ها اعلام شده است. به عقیده طرفداران این رویکرد باید آزادی مجرم، از این جهت که از آزادی به درستی استفاده نمی‌کند، سلب شود پس هدف از سلب آزادی با تحمیل مجازات، دیگر اصلاح و درمان نیست، بلکه حفظ امنیت بخش بزرگتر جامعه در برابر کسانی است که با نشان دادن حالات خطرناک پیشینی، تعارض خود را با جامعه نشان داده‌اند.

هدف از پاسخ‌دهی و واکنش نسبت به بزهکاری کودکان و نوجوانان همواره به شکل اصلاح و باز پروری و امکان بازگشت آنها به جامعه، بیان و در قوانین منعکس شده است. در ارتباط با کودکان و نوجوانان بزهکار مکانی به نام " کانون اصلاح و تربیت " تعبیه گشته است که هدف از نگهداری آنان در این مکان با عنوان اصلاح و تربیت مشخص و از بزرگسالان مجزا شده است. به بیان واضح تر می‌توان گفت نگاه نوین نظام عدالت کیفری با اهداف سلب حقوق و توانایی‌های فرد بزهکار و انباشت توده‌های مجرمین پر خطر در مکانی به نام زندان با اهداف پاسخ دهی به بزهکاری کودکان و نوجوانان و نگهداری آنان در کانون اصلاح و تربیت با توجه به قوانین فعلی در تعارض است. از این منظر در کانون اصلاح و تربیت حتی مجرمان خشن زیر ۱۸ سال نیز تحت تعلیم برنامه‌های اصلاحی-تربیتی واقع می‌شوند و نمی‌توان قسمتی را صرفاً به عنوان نگهداری از مجرمین خطرناک با هدف دوری از جامعه و اعاده احساس امنیت به جامعه در نظر داشت. در واقع ورود کودکان و نوجوانان به کانون اصلاح و تربیت مساوی است با برنامه ریزی و اتخاذ تدابیر آموزشی و تربیتی برای آنان.

روش های ناتوان سازی برای مجرمین خطرناک اغلب به شکل حذف مجرم از جامعه یا طرد او در یک بازه زمانی مشخص معنا می‌یابد. در قوانین فعلی با توجه به شرایط ذکر شده در ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی، از مفهوم مخالف این ماده چنین بنظر می‌رسد که صرفاً در موردی که فرد ( نوجوان بالغ زیر ۱۸ سال) مرتکب جرایم موجب حد یا قصاص شود، حذف مجرم از

جامعه اتفاق خواهد افتاد. اما در مورد طرد او در یک مدت مشخص با هدف ناتوان‌سازی، امکان‌پذیر نیست به دلیل اینکه با اهداف کانون اصلاح و تربیت در تعارض می‌باشد. و اگر چنین سیاستی امکان‌پذیر هم بود، در رابطه با کودکان و نوجوانان صحیح نمی‌باشد که دغدغه بازگشت پذیری آنان به جامعه و پذیرش از سوی جامعه اهمیت فراوانی دارد. همچنین باید بیان داشت؛ چه در پاسخ‌دهی به بزهکاران اتفاقی و چه مجرمان خشن، باید به تحولات جوامع از جمله در زمینه آموزش و پرورش، آگاهی زودهنگام آنان از حقوق خود، متفاوت شدن رفتارهای مجرمانه و ناسازگارانه‌ی کودکان و نوجوانان و .... توجه داشت و متفاوت نگریستن و برخورد کردن به این دو گروه را در اولویت اتخاذ تصمیم‌گیری‌های مبتنی بر پاسخ‌دهی به آنان قرار داد.

### ۳-۱- تاثیر گروه خودی و غیر خودی بر گرایش به ارتکاب جرم

رشد و توسعه سیاست‌هایی چون ناتوان‌سازی؛ ریشه در نگرش‌های نوین در مورد کنترل جرم، مرتکبین خطرناک و تکنیک‌های نوین مدیریت ریسک دارد. دیوید گارلند، با مطالعه جهت‌گیری‌های اخیر سیاست جنایی کشورهای غربی که با مساله افزایش کمی و کیفی جرم‌ها روبه‌رو هستند، به این نتیجه رسیده است که جهت‌گیری دوگانه سیاست جنایی از دو دهه گذشته به این سو را می‌توان در قالب دو گونه جرم‌شناسی متضاد دسته‌بندی و تبیین کرد: جرم‌شناسی خودی<sup>۱</sup> (جرم‌شناسی خودی) یا جرم‌شناسی زندگی روزانه<sup>۲</sup> که بزهکاران را به منزله " مصرف‌کنندگان عقلانی"، درست مثل بقیه اعضای جامعه، مطالعه می‌کند و جرم-شناسی دیگری<sup>۳</sup> (جرم‌شناسی غیر خودی) یا جرم‌شناسی محافظه‌کار که مجرمان را هم‌چون بیگانگانی تلقی و مطالعه می‌کند که برای جامعه تهدید آمیز و خطرناک‌اند.

مبنای علمی جرم‌شناسی خودی گسترده‌ی وسیعی از نظریه‌های جدید جرم‌شناختی-بزه-دیده شناختی است که نظریه انتخاب عقلانی، نظریه فعالیت روزانه و نظریه سبک زندگی (کوهن و فلسون) و نظریه پیشگیری وضعی-فنی از جرم (کلارک) را دربر می‌گیرد. ویژگی بارز این نظریه‌ها بزه‌دید-آماج محور بودن آن هاست؛ به عبارت دیگر، رفتار بزهکار و انتخاب مجرمانه او تابع رفتار بزه دیده، نوع، حالت و وضعیت آماج جرم است. در این نظریه‌ها، جرم یک جنبه بهنجار و مشترک زندگی امروزی و پیامد میان کنش اجتماعی انگاشته می‌شود. وجه

<sup>1</sup> criminology of the self

<sup>2</sup> criminology of everyday life

<sup>3</sup> criminology of the other

مشخصه ديگر اين نظريه‌ها برنامه‌هايي است كه براي مبارزه با جرم توصيه مي‌كنند. هدف اين برنامه‌ها تغيير ماهوي رفتار اجتماعي بزهكاران بالقوه از گذر علت شناسي جرم و اتخاذ روش‌ها و برنامه‌هاي اصلاحي و درماني كلاسيك براي پيشگيري از بزهكاري و بزه‌ديدگي نيست، بلكه با ارائه اطلاعات درباره‌ي گروه‌هاي خطر دار و شناسايي خطر هاي جرم و در نتيجه خطر بزه‌ديدگي كه از گذر روش‌هاي سنجشي-آماري بدست آمده‌است در پي تغيير گزينه‌ها و رفتار آنان است؛ چندان كه، بزه‌ديدگان نيز به نوبه خود براي محافظت از امنيت شخصي و بنا بر اين کاهش خطر بزه‌ديدگي خود اقدام مي‌كنند. در اينجا برنامه‌هاي اقدام عليه جرم خطاب به نهادهاي دولتي هم‌چون پليس، دادگاه‌ها و زندان نيست، بلكه فراتر از دولت و به طور عمده متوجه سازمان‌هاي غيردولتي، نهادهاي مدني و اعضاي جامعه است كه با توجه به ظرفيت و توانايي محدود نظام كيفري (پليس، دستگاه قضايي، زندان ها و ...) براي كنترل و بازدارندگي موثر همه جرم‌ها و مجرمان از اين پس بايد در سياست جنايي مشاركت، مداخله و هزينه كنند. شهروندان و شركت‌ها و موسسه‌هاي خصوصي بايد بخشي از مسئوليت كنترل بزهكاري را خود برعهده بگيرند. بدين ترتيب، مسئوليت و هزينه‌هاي دولت دست كم در مقابل بزهكاران "خودي" كه خطرناكي كمترى براي جامعه دارند کاهش مي‌يابد و هم‌زمان موجب صرفه‌جويي در بودجه عمومي مي‌شود.

گارلند در برابر جرم شناسي خودي جرم شناسي ديگري ( غيرخودي) را مطرح مي‌كند كه مبناي نظري آن محافظه كارانه است؛ چندان كه، بر پايه اين رويکرد جرم شناختي، برخي از افراد به طور طبيعي بد و شرورند؛ يعني، شباهت رفتاري و كرداري با بقيه اعضاي جامعه ندارند. بنابراين، جامعه بايد به نام و براي تامين امنيت مردم، با طرد و خنثي كردن آنان از خود دفاع كند. جرم شناسي ديگري در واقع "يك جرم شناسي غيرخودي است كه بزهكاران را اعضاي خطرناك جامعه معرفي مي‌كند، آنان را متعلق به گروه‌هاي قومي، نژادي و اجتماعي متفاوتي مي‌انگارد كه شباهت اندكي با ما دارند" و با بقيه اعضاي جامعه بيگانه‌اند. براي محافظت و حمايت از مردم، بايد توان مجرمانه آنان را گرفت و از گذر زندان‌هاي طولاني مدت اين قبيل مجرمان را از جريان زندگي عادي جامعه خارج كرد. (نجفي ابرنآبادي، ۱۳۹۲، ص ۷۴۴-۷۳۳)

از اين منظر در اين رويکرد طيفي از مجازات‌ها با عنوان مجازات‌هاي توانگير مطرح شد.

با توجه به مطالب فوق، مي‌توان گفت كه دغدغه جرم شناسي خودي، اصلاح و بازسازگاري اجتماعي كودك يا نوجوان بزهكار مي‌باشد به دليل اينكه فرد بزهكار را متعلق به جامعه مي‌داند و درصد بازگشت وي به جامعه است در صورتيكه دغدغه جرم شناسي غيرخودي، مصون‌سازي

جامعه و اعاده احساس امنیت به جامعه ولو به قیمت طرد کودک یا نوجوان بزهکار می‌باشد. بنابراین در جرم شناسی غیرخودی هرچند در محل نگهداری این قشر آسیب پذیر برنامه‌هایی در جهت تربیت و اصلاح آنان هم اعمال می‌گردد اما به دلیل اینکه با هدف طرد شدن از جامعه به کانون اصلاح و تربیت فرستاده می‌شود نباید انتظار اصلاح پذیری او را با توجه به برنامه‌های روزانه و تکراری که نسبت به تمامی کودکان و نوجوانان بزهکار اعمال می‌شود، داشت. در اینصورت بازگشت او و پذیرش از طرف جامعه محقق نمی‌گردد و اینبار او با شجاعت و تجربه بیشتر به سمت خرده فرهنگ مجرمانه سوق پیدا می‌کند.

حال برای بررسی بیشتر و علت شناسی تبعیت نکردن کودکان و نوجوانان بزهکار از قانون و تمایل به سمت ارتکاب جرم، ابتدا باید دو گروه خودی و غیرخودی را متصور بود. گروه خودی گروهی است که تبعیت از قانون را یک ارزش می‌داند آن را مطلوب قلمداد می‌کند و تبلیغ و ترویجش می‌کند. گروه غیرخودی شامل افرادی می‌شود که تبعیت از قانون را ارزش نمی‌دانند و به تناسب تعاملاتی که با کودک یا نوجوان دارند به او می‌آموزند که قانونی که با تغییر موضع قانون‌گذار امکان تغییر دارد ارزش تبعیت و احترام ندارد. این دو گروه می‌تواند شامل اعضای خانواده، بستگان و دوستان کودک و نوجوان باشد. از این منظر با توجه به تاثیرپذیری و در جریان رشد بودن شخصیت کودکان و نوجوانان باید به شکلی برنامه ریزی شود که تمایل او به سمت گروه خودی بیشتر شود. به علاوه باید به کودک یا نوجوان آموزش داده شود که هر جامعه‌ای قوانین خاص و مرتبط با خود را داراست بنابراین زندگی در هر جامعه‌ای ملازم با تبعیت و احترام به قوانین آن جامعه است. این موجب می‌شود که کودک و نوجوان چهارچوب و حد و مرز برای تمامی رفتارهای خود تعریف کند در این صورت خطر گرایش به رفتارهای خلاف قانون در آنها کاهش می‌یابد. در این مورد نقش خانواده بیشتر از دوستان و اقوام و غیره در تاثیرگذاری بر کودک و نوجوان اهمیت دارد. به دلیل اینکه خانواده همواره نقشی اساسی در کنترل و پیشگیری از بزهکاری کودکان و نوجوانان دارد. محرز است اگر خانواده خود به شکل گروه غیرخودی عمل نماید بی‌شک امکان عدم رعایت و بی‌احترامی به قوانین در آنها افزایش می‌یابد.

همانطور که بیان شد این دو گروه بسیار موثر در بزهکاری یا عدم بزهکاری کودکان و نوجوانان هستند. بنابراین در مطالعه و علت‌شناسی جرایم کودکان و نوجوانان باید در کنار مواردی چون سن، سابقه جنایی، اختلال شخصیت، اعتیاد به مواد مخدر و غیره که در پرونده شخصیت به بررسی آنها پرداخته می‌شود؛ این مورد را نیز حتماً مد نظر داشت که او در خانواده

یا گروه همسالان تحت تاثیر کدام گروه قرار می‌گرفته است که این خود می‌تواند در روند تعیین نوع مجازات و اصلاح و درمان آنها بسیار موثر واقع شود. بنابراین بنظر می‌رسد که عدالت تخمینی به سوی جرم شناسی غیرخودی حرکت کرده است که این رویکرد با استفاده از استراتژی خود که ناتوان سازی است درصدد کاهش نرخ جرم در جامعه؛ نه با تغییر مرتکبین و یا بستر اجتماعی بلکه به وسیله چینش مجدد مرتکبین در جامعه می‌باشد. و راه حل مقابله با جرم را سزادهی، ارباب و یا ناتوان سازی می‌داند نه مساعدت و حمایت جهت بازپذیری و اصلاح و درمان مرتکبین. همانگونه که در مطالب پیشین بیان شد این نوع سیاست در رابطه با کودکان و نوجوانان نمیتواند سودمند واقع گردد. بنابراین باید با بررسی دو گروه خودی و غیر خودی اوضاع و احوال ماقبل جرم وی در میان خانواده و دوستان و ..... مورد بررسی قرار گیرد و اگر منشأ اصلی بزهکاری کودک یا نوجوان خانواده وی باشند و بدون تحقیقات و بررسی و با استدلال دوری کودک و نوجوان از نظام عدالت کیفری، او را به همان محیط بازگردد؛ امکان بازگشت مجدد وی به بزهکاری فراهم می‌شود.

#### ۴-۱- پاسخ‌های رسانه‌ای؛ تشدید احساس ناامنی در قبال کودکان و نوجوانان بزهکار

کارکرد رسانه می‌تواند احساس ناامنی در قبال جرایم کودکان و نوجوانان را افزایش یا کاهش دهد. رسانه های گروهی با قدرت بسیار خود می‌توانند مشارکتی فعال، تاثیرگذار و فزاینده در سیاست جنایی داشته باشند، چنانچه این قدرت به شکل نا آگاهانه یا سودمدارانه استفاده شود، می‌تواند به ابزار تهدیدآمیزی برای حقوق و آزادی های فردی و افزایش احساس ناامنی در جامعه تبدیل شود. این نکته غیر قابل انکار است که رسانه ها به واسطه کششی که دارند اثر عمیق روحی و تربیتی بر افراد به ویژه کودکان و نوجوانان می‌گذارند. برنامه‌های تلویزیون و محتوای آن باید با خواسته‌ها و نیازهای روانی و خصوصیات جامعه مترقی و متحول هماهنگ باشد و الّا نوعی از خود بیگانگی شدید، در افراد به وجود خواهد آورد. به علاوه تضاد میان نسل ها را شکل می‌دهد و موجب تخریب و ویرانی میراث‌های گرانب‌های فرهنگی خواهد بود. زیرا نمایش ویژگی های مبتذل یک جامعه منحط و عرضه آداب و رسوم و رفتار غیر انسانی و حتی جنایاتی که در آن محیط رواج دارد، سبب می‌شود که پایه های فرهنگ و ارزش‌های این جامعه تماشاگر دچار تزلزل گردد و افراد آن، به ویژه نوجوانان که باید حافظ میراث های فرهنگی خود باشند به فرهنگ خود بی‌اعتنایی کنند. فیلم های تلویزیونی که در بیشتر مواقع مملو از عصیان‌گری، پرخاشجویی، ستیزه جویی، هوسبازی، دزدی، غارت و آدم‌کشی و رسوایی جامعه غربی است و با خصوصیات فرهنگی جامعه ما مطابقت ندارد، اگر در تلویزیون ایران به

نمایش گذاشته شود، نسل جوان با تماشای آنها در برابر دوگانگی و تعارض و تضاد فرهنگی قرار می‌گیرد که با رشد و اعتلای فرهنگ سالم و مصالح اجتماعی ما مغایرت دارد. (افشاری، ۱۳۸۸).

بنابراین کودکان و نوجوانان ممکن است تحت تاثیر رسانه‌ها برای نمونه فیلم‌های سینمایی دست به اعمال خلاف قانون بزنند و از این رهگذر برای خود و اطرافیان مشکلات جبران‌ناپذیری ایجاد کنند. کودکان و نوجوانان در این دوره سنی بسیار تاثیرپذیرند هم به جهت اقتضات خاص سنی و هم گاهی قرار گرفتن در شرایط نامناسب اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی موجب می‌شود که تاثیر رسانه‌ها سریع‌تر محرک افراد تلقین‌پذیر به ارتکاب بزه باشد در واقع فیلم‌ها و برنامه‌ها خود آفریننده جرم نیستند بلکه ممکن است گرایش کسانی را که در وضعیت خاصی زمینه ارتکاب جرم را دارند را تشدید کند. به عنوان نمونه نوجوانی که در خانواده‌ای قرار دارد که از لحاظ اقتصادی در سطح پایینی قرار دارند و جوابگوی نیازهای غیرضروری نوجوان نیستند، ممکن است عاملی شود که نوجوان با مقایسه با هم‌سالان خود، ترغیب شود در جهت رسیدن به اهداف خود، رفتاری خلاف قانون را مرتکب شود.

از این منظر در مورد کودکان و نوجوانان باید ابتدا کنترل و نظارت جدی بر برنامه‌ها و تدابیر مرتبط با این گروه در نظر گرفته شود. به دلیل اینکه اولین برخوردهای کودک و نوجوان با دنیای بیرون از خود از طریق رسانه‌ها و بطور خاص در این مورد از طریق تلویزیون صورت می‌گیرد، از این منظر نقش آموزشی رسانه‌ها اهمیت فراوانی می‌یابد. نقش آموزشی رسانه سبب می‌شود که آنها چهارچوب‌ها، هنجارها و ارزش‌های اجتماعی را شناخته و سعی بر مطابقت با اجتماع را داشته باشند. بنابراین بسیار مهم‌تر می‌شود که وسایل و تدابیری که برای آگاهی مردم خصوصاً کودکان و نوجوانان استفاده می‌شود با سطح تسهیلات و موقعیت زندگی اکثریت مردمی که این اطلاعات به آنها منتقل می‌شود، مطابقت داشته باشند تا خود رسانه سبب ایجاد مشکلات بعدی نگردد. با دقت نظر در این مطالب نقش پاسخ‌های رسانه‌ای در قبال بزهکاری کودکان و نوجوانان مشخص می‌گردد. به اعتقاد نگارنده، مساله بازگشت کودک یا نوجوان بزهکار به جامعه و قابلیت انطباق اجتماعی او باید بطور قطعی و بدون کمترین قصور و اهمالی فراهم گردد. یکی از مهم‌ترین راهکارهای وصول به این مهم، جلوگیری از پاسخ‌دهی‌های عمومی رسانه‌ای می‌باشد در واقع رسانه‌ها با انعکاس غیرمتناسب جرایم خصوصاً جرایم خشونت‌آمیز علاوه بر اینکه نقش موثری در افزایش احساس ناامنی در جامعه دارند در رابطه با کودکان و نوجوانان بزهکار ممکن است موجب تثبیت شخصیت مجرمانه در آنها شود. در این



حالت ممکن است بر این تصور بمانند که جامعه توقعی غیر از ارتکاب جرم از آنان ندارد و این خود باعث گرایش به سمت رفتارهای مجرمانه بعدی گردد. بنابراین استمرار این حالت سبب دیر فرا رسیدن و یا هرگز نرسیدن دوران بازنشستگی جنایی در فرد می‌شود. جامعه نیز علاوه بر تحقق نیافتن به هدف اصلاح و درمان فرد، در رسیدن به هدف پیشگیری از ارتکاب جرایم توسط مجرمین بالقوه نیز ناتوان می‌ماند به دلیل اینکه کودکان و نوجوانان به دلیل روحیات و خصوصیات پرتلاش و جستجوگرشان و با توجه به فضای رقابتی که در بین آنها وجود دارد تحت تاثیر این اخبار مخرب رسانه ای قرار می‌گیرند و ممکن است دچار انحرافات و اشتباهات جبران ناپذیری گردند.

با توجه به مطالب فوق، ممکن است سوال شود پس باید چه کرد که هم موجب پیشگیری و هم کاهش نرخ جرم از این گروه سنی شود و در نهایت اصلاح و درمان آنها را به دنبال داشته باشد. بنظر می‌رسد در ابتدا باید به دنبال آموزش مطالب مفید تربیتی و اجتماعی در قالب برنامه هایی به زبان این گروه سنی بود چرا که رسانه ها به دلیل اثر عمیق روحی و تربیتی در قبال کودکان و نوجوانان، در صورتی میتوانند اثربخش باشند که متناسب با روحیات آنان سخن بگویند. هم چنین بهتر است در ارتباط با جرایم کودکان و نوجوانان، پاسخ های رسانه‌ای بعد از محاکمه صرفاً در قبال جرایم خطرناک و شدیدی که معدودی از بزهکاران مرتکب آن می‌شوند، تعبیه گردد چرا که در این صورت گزارش این گونه جرایم همراه با تحلیل و تبیین آسیب های آنها و به منظور حفظ جامعه از گسترش جرایم و آگاهی خانواده‌ها صورت می‌گیرد هم چنین موجب آگاهی نوجوانان از پیامدهای جرایم و رفتارهای مجرمانه نیز می‌گردد. اما گویی در دیدگاه رسانه‌ها، مجرمان، حیوان صفت، شیطان و غیر عقلانی و بزه دیدگان، کاملاً بی گناه هستند. در این زمینه می‌توان به نقش رسانه ها و فضای مجازی، به ویژه نرم‌افزار " تلگرام " اشاره نمود.<sup>۱</sup> در حقیقت رسانه‌ها اصرار دارند تصویری خاص از جرم‌های شدید و خشونت آمیز

<sup>۱</sup> در این خصوص می‌توان به پرونده تجاوز و قتل یک دختر شش ساله افغانی به نام " ستایش " توسط نوجوان ۱۷ ساله ورامینی به نام " امیر حسین " در اواخر فروردین ماه ۱۳۹۵، اشاره نمود. پس از وقوع این حادثه، روزنامه ها یا مردم در فضای مجازی بارها با شیطان نامیدن مرتکب نوجوان، خواهان اجرای مجازات وی شدند. حتی با ضبط یک برنامه تلویزیونی کوتاه مدت از پدر و مادر مرتکب، سعی در آرام نمودن جو متشنج جامعه داشتند، اما ترس ناشی از این جریان، به والدین کسانی که دختر خردسال نیز -داشتند تسری پیدا کرده بود، به طوری که طی ده مصاحبه (این مصاحبه ها در بازه زمانی اوایل اردیبهشت تا اوایل خرداد ماه ۱۳۹۵ انجام شده است.) با کسانی که فرزند پسر یا دختر هم سن و سال مرتکب داشتند، اینگونه برداشت شد که آنها به شدت از این مساله که فرزند خود را در منزل یا نزد پرستار تنها بگذارند دچار ترس عمیقی شده اند.

را به عنوان خطری ارائه کنند که به طور تصادفی و پیش بینی ناپذیر هر یک از افراد جامعه را تهدید می‌کند. ممکن است وقوع برخی جرایم محیط زیستی یا اقتصادی، جان انسان‌های بیشتری را به خطر اندازد، ولی رسانه‌ها به دلیل غیر جذاب بودن گزارش این وقایع برای مردم، به آن توجه خاصی ندارند.

بدین ترتیب، رسانه‌ها اولویت‌های ذهنی و رفتاری ما را تعیین می‌کنند و اگر چگونه تفکر کردن را به ما یاد ندهند، حداقل این که به چه چیزی فکر کنیم را به ما می‌آموزند؛ همانطور که کریستی<sup>۱</sup> بیان کرده است، " توجه به این نکته که امروز مردم به اندازه گذشته باهم دیدار نمی‌کنند، بسیار مهم است. این به معنای اعتماد فزاینده به رسانه، برای توصیف وقایع و معنا بخشی به اتفاقات و هم چنین به معنای وابستگی بیشتر به دولت برای خطرات محیط است." ویژگی پیش بینی ناپذیری و عدم اطلاع از زمان ارتکاب مجرمان خطرناک که توسط رسانه، القاء و بزرگ نمایی می‌شود، خود عامل مضاعفی در ایجاد ترس است. چون زمان اقدام یک مجرم خطرناک مشخص نیست، لذا، از دولت خواسته می‌شود، برای همیشه چنین افرادی را تحت نظارت یا سلب آزادی یا سایر حقوق قرار دهد؛ زیرا، وقوع آسیب از جانب این افراد امری قطعی پنداشته می‌شود، ولی تاریخ دقیق آن معلوم نیست. (رضوانی، ۱۳۹۵، ۵۴-۵۲) از این منظر، با توجه به معایب بزرگ نمایی‌های رسانه‌ای، ضروری است که سیاست‌های مدرن رسانه‌ای متناسب با واقعیات جامعه تعبیه گشته و حدود و ثغور نقش رسانه‌ها نیز در کنترل اجتماعی و پیشگیری از جرایم کودکان و نوجوانان مشخص گردد و با رسانه‌هایی که مخل نظم و احساس امنیت و فرهنگ سازی و آگاهی عمومی است، برخورد قانونی شود.

## ۲- چگونگی پاسخ دهی به کودکان و نوجوانان بزهکار در رویکرد ترمیمی

رویکرد عدالت ترمیمی بر ضرورت اتخاذ تدابیر متوازن برای تامین نیازهای بزه دیدگان، توجه به مسئولیت‌های بزهکاران و مشارکت جامعه محلی در فرایند رسیدگی و پاسخ به آثار و نتایج جرایم ارتكابی تاکید می‌کند. عدالت ترمیمی فهمی متفاوت از مفاهیم بنیادین حقوق کیفری از جمله جرم، مسئولیت کیفری و به طور کلی عدالت در امور جزائی ارائه می‌دهد. در این رویکرد، جرم بیش از آنکه نقض قانون جزا تلقی شود، نقض روابط میان فردی و گسستن رابطه انسانی است. در نتیجه، تمام تدابیر و فرایندهای موسوم به فرایندهای ترمیمی باید با

<sup>1</sup> Christy.

هدف ترمیم و اعاده چنبن ارتباط گسسته و مختلی تنظیم و مدیریت شوند. در الگوی ترمیمی هر کدام از سهامداران عدالت، نقشی خاص را ایفا می‌کنند و سهمی از آن دارند. هدف اساسی نسبت به بزه دیده، ترمیم آثار روحی- جسمی، مالی و منزلتی اوست که در نتیجه وقوع و تحمل جرم، آسیب‌های گوناگون دیده است به طوری که چه بسا برخی از این آسیب‌ها به طور کامل ترمیم نشوند. ارتقای پاسخ‌گویی فرد بزهکار و تشویق او به پذیرش مسئولیت‌های ناشی از ارتکاب بزه و تلاش برای ترمیم آثار جرم، از دیگر اهداف عدالت ترمیمی است. جامعه محلی نیز از طریق مشارکت در فرایند رسیدگی به جرم، به نقاط ضعف و قوت خود بیشتر پی می‌برد. این جامعه ضمن پذیرش برخی مسئولیت‌ها جهت بازپذیری بزه دیده و بزهکار و کمک به آنها اقداماتی لازم را صورت می‌دهد تا با استفاده از تجربه مشارکت خود و رسیدگی به بزه‌های پیشین از وقوع بزه پیشگیری کند و بر آثار جرم فائق آید. (غلامی، پیشین، ۱۰۰) بدین ترتیب، با توجه به مطالب فوق، در این قسمت به بیان مهمترین ویژگی‌های عدالت ترمیمی در قبال بزهکاری کودکان و نوجوانان پرداخته می‌شود.

## ۱-۲- پاسخ‌دهی از طریق مسئولیت‌پذیری و بازپذیری اجتماعی کودکان و نوجوانان بزهکار

یکی از موضوعات مهم و مورد توجه در رویکرد عدالت ترمیمی، پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری فرد بزهکار می‌باشد. در این رویکرد، این نکته بسیار حائز اهمیت تلقی می‌گردد که نوجوان بزهکار از نتایج عمل مجرمانه خود به ویژه خسارتهای روانی- عاطفی که ایجاد کرده است، مطلع می‌شود و درصدد رفع آن برمی‌آید. بزه دیده نیز از انگیزه عمل بزهکار و تحول فکری وی بعد از جرم آگاهی پیدا می‌کند و بدین ترتیب، طرفین، حقایق را فارغ از فشار و الزام عدالت کیفری و عواقب آن بیان می‌کنند و با رسیدن به راه حل مرضی‌الطرفین، در واقع با هم آشتی می‌کنند. این مصالحه و سازش در نهایت، زمینه ندامت و اصلاح بزهکار و بازپذیری اجتماعی او را مساعد می‌کند و بدین ترتیب می‌تواند از تکرار جرم نیز پیشگیری کند. (سماواتی پیروز، ۱۳۸۵، ص ۱۰۷-۱۰۶) به عنوان مثال کودک یا نوجوانی که به علت سطح ضعیف اقتصادی خانواده، قادر به تهیه وسایل مورد نیاز درسی خود نمی‌باشد سپس اقدام به سرقت ماشین حساب همکلاسی خود برای رفع نیازش می‌کند، زمانیکه همکلاسی وی متوجه شده و معلم خود را باخبر می‌سازد؛ بهترین راه برخورد و واکنش نسبت به او، فرآیند ترمیمی است به دلیل اینکه در اینصورت بدون آنکه حیثیت و آبروی فرد بزهکار در محیط مدرسه در معرض

خطر قرار گیرد و انگ مجرمیت به او زده شود، با بیان علل جرم ارتكابی و شرایط موجود، هم خود متوجه اشتباهش می‌گردد و هم همکلاسی وی از قصد و انگیزه وی مطلع می‌گردد و چه بسا او هم یاد می‌گیرد که به سادگی می‌توان گذشت کرد و روحیه مساعدت و کمک به دیگری نیز در وی تقویت می‌گردد.

جبران و ترمیم خسارات وارد بر بزه دیده، می‌تواند به صورت ترمیم خسارات مادی، معنوی و روانی فراهم شود. نکته قابل تامل در اینجا این است که وقتی که بزه‌کار و بزه دیده هر دو کودک یا نوجوان هستند؛ در صورت ترمیم خسارات به صورت مادی می‌توان گفت در بیشتر مواقع جنبه مسئولیت‌پذیری فرد بزه‌کار معنای خود را از دست می‌دهد به دلیل اینکه در اصل والدین فرد بزه‌کار در مقابل والدین فرد بزه دیده قرار می‌گیرند و ممکن است این دو کودک، صرفاً نقشی نمادین در این فرآیند داشته باشند. به نظر می‌رسد در این گونه مواقع، ترمیم و جبران خسارت اگر به صورت روانی و معنوی باشد در مورد نوجوانان بزه‌کار و چه بسا خود کودک یا نوجوان بزه‌دیده، تاثیرگذارتر است. در اصل، مسئولیت‌پذیری مورد تایید عدالت ترمیمی در رابطه با کودکان و نوجوانان به معنای مسئولیت‌گیری نیست؛ بلکه به معنای قابلیت پاسخگو بودن کودک یا نوجوان در برابر اعمالش است که وی به طور مستقیم با عواقب رفتارش مواجه شود. به عبارت دیگر عدالت ترمیمی مستلزم آن است که بزه‌کار را پاسخگوی اعمال ارتكابی خود قرار دهد.

پس از اینکه بزه‌دیده، بزه‌کار و جامعه در خلال فرآیند عدالت ترمیمی به تراضی رسیدند، بزه‌کار فرصت و مجالی می‌یابد که شیوه‌های رفتار صحیح اجتماعی و سازگاری با اجتماع را بیاموزد، بازپذیری اجتماعی بزه‌کار همراه با احساس ندامت و پشیمانی وی در طی فرآیند ترمیمی تحقق می‌یابد و بزه‌کار را برخلاف نظام عدالت کیفری سنتی، به طور فعال و مولد وارد صحنه‌ی اجتماع می‌کند. بعد از اعمال فرآیند ترمیمی، نقش و مشارکت اعضای جامعه نسبت به بزه‌کار و بزه‌کاری به اتمام نمی‌رسد، بلکه اقدام‌های حمایتی جامعه و مسئولیت‌پذیری مداوم نتایج فرآیند عدالت ترمیمی ادامه می‌یابد. این امر، حسن اعتماد و اطمینان بزه‌کار را به جامعه و نهادهای آن افزایش می‌دهد و از این رهگذر، در آینده مسئولیت‌پذیری آگاهانه و تلاش برای جبران خطاها و اشتباهات گذشته در بزه‌کار نوجوان تقویت و تشویق می‌شود و روابط اجتماعی صدمه دیده، صمیمت‌های از دست رفته، توان و امکانات به هدر رفته، نوسازی می‌شوند. (همان، ص ۱۰۸)

همچنین با توجه به آسیب پذیری فیزیکی و روحی که کودکان و نوجوانان دارند و با توجه به اینکه جداسازی کودک از خانواده در دوره‌ای که به تربیت، حمایت و مراقبت نیاز دارد پیامدهای به مراتب زیان‌بارتری را در پی خواهد داشت؛ هیچ کسی به اندازه والدین کودکان نمی‌توانند در جلوگیری از ارتکاب مجدد جرم مثر ثمر باشند. همچنین والدین و یا مراکز آموزشی با آموزش و آگاهی دادن از جرایمی که کودکان بیشتر در معرض آن قرار دارند، می‌توانند نسبت به بزه‌دیدگی و یا انحراف آنها پیشگیری لازم را انجام دهند. ناگفته نماند رویکرد عدالت ترمیمی در مورد بزهکاران بر این عقیده است که همان طور که انتظار می‌رود بزهکاران مسئولیت‌های خویش را بپذیرند، رفتار خود را تغییر دهند و عضوی مفید و مولد در اجتماع باشند باید نیازهای آنان مورد توجه قرار بگیرد. (هوارد، ۱۳۸۸، ص ۴۸) به طور واضح‌تر باید گفته شود که لازم است تفاوت قائل شد در پاسخ‌دهی به کودکان و نوجوانانی که برای تامین نیازهای اولیه خود ناگزیر از ارتکاب جرم بوده‌اند و کودکان و نوجوانانی که در عین قرارداشتن در شرایط مطلوب مرتکب تکرار جرم می‌شوند. در واقع باید شرایط و علل ارتکاب جرم توسط آنان به دقت مورد بررسی قرار گیرد تا این رویکرد به هدف خود که پیشگیری از تکرار جرم کودکان و نوجوانان بزهکار است نزدیک شود.

## ۲-۲- نقش جامعه محلی و بزه‌دیده در پاسخ‌دهی به کودکان و نوجوانان بزهکار

جامعه محلی به شکل گسترده‌ای به عنوان یک عضو موثر در پاسخ‌های ترمیمی به جرم نقش مهمی دارد. برای برخی نقش جامعه به عنوان یک عضو آسیب دیده و برای برخی دیگر به عنوان یک منبعی برای حل و فصل مناقشات میان بزهکار و بزه‌دیده، معنا می‌یابد. در اینصورت به عنوان یک عضو ثالث بجای دولت‌ها نقشی همانند میانجی یا تسهیل کننده را ایفا می‌کند.<sup>۱</sup> در حقیقت، جامعه محلی مجموعه افرادی را شامل می‌شود که به دلیل پیوندهای خود با بزه‌دیده اولیه به صورت با واسطه یا بی واسطه از جرم ارتکاب یافته متأثر و بزه‌دیده ثانویه<sup>۲</sup> محسوب می‌شوند، لذا، علاوه بر بزه‌دیده، از جمله "سهامداران جرم" تلقی می‌شوند. ناگفته نماند که تمرکز اصلی عدالت ترمیمی پس از بزه‌دیده اصلی بر جامعه محلی است. در عدالت ترمیمی در عین حال که جامعه محلی نوعی بزه‌دیده تلقی می‌شود، وظایف و تعهداتی را نیز بر دوش

<sup>1</sup> Barry Stuart, and Kay Pranis, Restorative community justice: Repairing harms and transforming communities ( Anderson, u. s, 2011)

<sup>2</sup> Secondary victim

می‌کشد. به عبارتی، می‌توان گفت که تعدی و تجاوز موجب ایجاد تعهد و مسئولیت است. (نیازمند، ۱۳۹۱، ص ۱۰۵) در این فرآیند، کودکان و نوجوانان بزهکار با توجه به آسیب پذیری و وضعیت خاص جسمی و روحی و شکننده بودن شخصیتشان، نیاز به حمایت و توجه بیشتر جامعه محلی دارند. بدین صورت که از متعهد شدن آنها در قبال جرم ارتکابیشان حمایت و پشتیبانی شود و کودک یا نوجوان احساس نکند که به جهت بزهکار بودنش تنهاست و تصمیمات دیگران علیه او می‌باشد. چه بسا در صورتی که بزهکار کودک یا نوجوان باشد باید نسبت به بزه دیده از او حمایت بیشتری نیز گردد.

تشویق بزهکار به ایفای تعهدهای ترمیمی خود به منظور ایجاد رفاه و آسایش برای اعضا از جمله، بزه‌دیدگان و بزهکاران و تقویت وضعیتی که موجب ارتقا و افزایش سلامت اجتماع می‌شود و نیز حضور جامعه محلی در جلسه‌های ترمیمی، تضمینی است برای ایفای وظیفه‌ای ترمیمی که بزهکار عهده‌دار شده است. چه بسا، جامعه محلی به طور ضمنی خود را برای ایفای تعهد ترمیمی که بزهکار تقبل کرده است، نوعی متعهد اخلاقی بداند و در پیگیری قضیه و حل و فصل اختلاف و تعارض ناشی از جرم مساعدت کند. بنابراین، جامعه محلی از ظرفیت‌ها و امکانات خود به منظور انجام بهتر تکلیف ترمیمی که بزهکار بر دوش دارد، با در اختیار قرار دادن این امکانات برای بزهکار، استفاده می‌کند و بزهکار را به حال خود رها نمی‌کند. از سوی دیگر، جامعه محلی و حضور آن به عنوان نوعی ضمانت اجرای ایفای تعهد ترمیمی از سوی بزهکار است و بر روش انجام تعهد نظارت می‌کند. به بیان دیگر، حضور جامعه محلی در فرایند ترمیمی و مشارکت فعالانه و داوطلبانه آن، تضمینی است برای انجام ترمیمی بزهکار. (سماواتی پیروز، پیشین، ص ۱۲۰-۱۱۹)

پس عدالت ترمیمی آن جا که حل و فصل اختلاف حادث شده فی ما بین بزه‌دیده و بزه‌کار را امری خصوصی تلقی و نقش دولت را محدود می‌کند، این امر را به اعضای جامعه خصوصاً جامعه محلی می‌سپارد. لذا به نظر می‌رسد عدالت ترمیمی با قرار دادن بار مسئولیت بر دوش جامعه محلی در حقیقت اصول ابتدایی خود را دنبال می‌کند، زیرا بر این اعتقاد است که باید برای بزهکار خصوصاً بزهکار کودک یا نوجوان، امکان حضور و زندگی مجدد در جامعه فراهم شود. بنابراین بزهکار را به دست جامعه‌ای می‌سپارد که بزهکار به آن آسیب وارد کرده است و اکنون با حمایت از او می‌خواهد برای او زمینه بازگشتی دوباره را فراهم کند. از این منظر کودکان و نوجوانان بزهکار می‌توانند بدون الزام و اجبار و با خاطری آسوده تشویق به قبول مسئولیت و تعهد در قبال جرم ارتکابی شوند. از سوی دیگر آگاهی فرد بزه‌دیده در طول این

جلسات از اوضاع و احوال پیش جنایی فرد بزهکار، در جهت تصمیم‌گیری نوع برخورد با وی، بسیار حائز اهمیت می‌باشد. چه بسا نوجوانان بزهکار فراوانی وجود دارند که در نگاه نخست از دید جامعه و بزه‌دیده به عنوان ارادل و اوباش و افرادی ولگرد شناخته می‌شوند اما ممکن است با آگاهی از وضعیت قبل از ارتکاب جرمشان، روند تصمیم‌گیری راجع به آنها تغییر کند.

برای روشن شدن این موضوع می‌توان "نوجوانی را متصور بود که به دنبال سرقت مقرون به آزار بازداشت و در دادگاه به چندین ماه حبس محکوم می‌گردد. او به منزله بزه‌دیده یک کودک آزاری، از جهان و رانده شدن از آن خشمگین است. وی در دوران حبس به هرویین معتاد شده و به رنج و سختی بیشتری دچار می‌شود. پس از گذراندن حبس با ناامیدی و بیگانگی بیشتر، به نسبت زمان رفتن به زندان، آزاد می‌شود و با سرقت خودرو و دزدی‌های فراوان از خانه، اعتیادش برای بیست سال دیگر ادامه می‌یابد و با پیشرفت اعتیاد در فلاکت و بدبختی می‌میرد. مرگی که شاید هیچ‌کسی برایش افسوس نخورد.

حال می‌توان نحوه برخورد و واکنش را تغییر داد و بدین‌گونه متصور بود که همین نوجوان پس از دستگیری توسط پلیس، نزد فرد میانجی‌گر یا پیش‌برنده که جلسات ترمیمی را برگزار می‌کند، برده شود. با پرسش‌های میانجی‌گر مشخص می‌شود نوجوان از پدر و مادرش به علت بدرفتاری با او بیزار است. به همین علت از شرکت در نشست با حضور آنان خودداری می‌کند و فقط از خواهر بزرگتر خود که رابطه خوبی با یکدیگر داشتند یاد می‌کند و هم‌چنین مشخص می‌گردد که او از مدرسه نیز ترک تحصیل کرده، زیرا با او به عنوان یک فرد شرور رفتار می‌کردند و فقط از یکی از معلم‌های خود یاد می‌کند. فرد میانجی‌گر آن معلم و خواهر بزرگتر نوجوان بزهکار را یافته و همراه با بزه‌دیده سرقت مقرون به آزار به همراه دخترش، جهت شرکت در نشست دعوت می‌کند. فرد نوجوان شروع به صحبت از آنچه روی داده است می‌کند و می‌گوید برای زنده ماندن به پول نیاز داشته، خانم بزه‌دیده را می‌بیند و با قاپیدن کیف دستی او می‌گریزد. معلم مدرسه و خواهر نوجوان صحبت می‌کنند و خواهر او با گریه توضیح می‌دهد که خود نیز قربانی بدرفتاری پدر و مادرش بوده است. از طرفی فرد بزه‌دیده توضیح می‌دهد که چه زحمتی برای ابطال کارتهای اعتباری درون کیفش باید متحمل میشد و چرا در روز دزدی هیچ پولی برای خرید نداشت. دختر بزه‌دیده نیز می‌گوید مهم‌ترین پیامد جرم ارتكابی این بوده که مادرش اکنون از بیرون رفتن می‌ترسد و از این نگران است که این نوجوان دوباره او را زیر نظر داشته و به او دستبرد بزند. بزه‌دیده با توجه به صحبت‌های خواهر نوجوان و خود فرد بزهکار، متوجه اوضاع و احوال پیش از ارتکاب جرم این فرد می‌شود. نوجوان بزهکار

نیز با توجه به حمایت و محبت خواهر و مربی خود و صحبت های بزه دیده، می‌گوید از آنچه پیش آمده پشیمان است و به بزه دیده اطمینان می‌دهد که دیگر او را زیر نظر نمی‌گیرد. خواهر و مربی فرد نوجوان حمایت خود را از یافتن شغل توسط او برای جبران خسارت بزه دیده و زندگی آینده او اعلام می‌کنند. بزه دیده نیز رضایت خود را از این جلسه اعلام میدارد." (بریث ویت، ۱۳۸۵، ۵۴۳-۵۳۹)

بنابراین با توجه به این مثال و مطالب پیشین، مشخص می‌گردد که آگاهی فرد بزه دیده و جامعه محلی از اوضاع و احوال پیش جنایی در جهت تصمیم‌گیری نوع برخورد با کودک یا نوجوان بزه‌کار، بسیار حائز اهمیت می‌باشد و این رویکرد می‌تواند در جرایم سبک و خفیف بسیار سودمند واقع گردد.

### ۳- انتقادات وارد بر آموزه‌های مبنایی و حقوقی در حوزه عدالت تخمینی و ترمیمی

عدالت تخمینی و عدالت ترمیمی هم چون رویکردها و تفکرات دیگر، بر پایه اصول و آموزه‌هایی استوار گشته‌اند. آنچه که در این قسمت مدنظر است نگاهی آسیب شناسانه به این اصول و مبنایی می‌باشد. آنگاه که درصدد پاسخ‌دهی از طریق آموزه‌های عدالت تخمینی و ترمیمی نسبت به کودکان و نوجوانان بزه‌کار هستیم، باید از متناسب بودن آنها با این گروه آسیب پذیر اطمینان حاصل شود. در غیر اینصورت یا باید مانع از اعمال آنها در رابطه با کودکان و نوجوانان شد و یا در صورت امکان، ضمن حفظ آموزه‌های این دو رویکرد، به رفع نقایص و کاستی‌های موجود در آنها مطابق با سیاست تقنینی حاکم بر جامعه و متناسب با دنیای کودکان و نوجوانان پرداخت.

#### ۳-۱- انتقادات مبنایی در حوزه عدالت تخمینی

به مانند هر تفکری، عدالت تخمینی نیز بر پایه مبنایی‌ای استوار شده است و زمانی می‌توان سخن از اجرای عدالت تخمینی به میان آورد که این امر با پیروی از این مبنایی صورت پذیرفته باشد که در این قسمت به بیان مهم ترین انتقادات مبنایی این رویکرد در ارتباط با کودکان و نوجوانان پرداخته می‌شود.

##### ۳-۱-۱- پیش‌بینی شهودی؛ اعمال سلايق شخصی در قبال کودکان و نوجوانان بزه‌کار

در نظام قضایی، فرد تصمیم‌گیرنده‌ای که احتمالاً آموزش خاصی در زمینه سنجش ریسک



ندیده است، بر مبنای تجربیات روزمره خود فاکتورهایی که بنظرش مرتبط هستند را سبک و سنگین کرده و به یک تصمیم می‌رسد این شکل سنجش را روش شهودی نامیده‌اند. ممکن است قاضی متغیرهایی چون ظاهر فرد مورد ارزیابی، نحوه صحبت کردن و حرکات و رفتار وی، جنسیت، پیشینه مجرمانه، میزان تحصیلات فرد و یا نحوه بکارگیری کلمات توسط متهم، دستپاچه شدن او و رنگ رخساره و ..... را به عنوان نشانه‌های مجرمیت فرد یا احتمال ارتکاب جرم توسط او در آینده، قرار دهد. ناگفته پیداست این طرز تلقی، روند رسیدگی را نیز تحت تاثیر قرار خواهد داد و چه بسا، اصل براءت را مخدوش می‌نماید، زیرا متهم پیش از اثبات جرم در واقعیت، به عنوان یک خطر فرضی در نظر گرفته می‌شود. در ارتباط با کودکان و نوجوانان که در جریان رشد قرار داشته و تاثیرپذیری بسیاری از محیط خود دارند و ممکن است برای نخستین بار در چنین محیطی روبروی قاضی قرار گرفته باشند، این فاکتورها نمی‌تواند تعیین کننده تلقی گردد. بنابراین قضات دادگاه های کودکان و نوجوانان به همراه مشاوران آموزش دیده باید شایستگی و تخصص واقعی این سمت را داشته باشند؛ و نباید نظام عدالت کیفری به سمتی رود که به عنوان مثال برآوردی که یک جامعه شناس از ریسک یک نوجوان دارد با برآوردی که یک قاضی دادگاه کودکان و نوجوانان دارد یکی باشد. در اینصورت است که میزان تفاوت معیارهای ریسک در میان قضات کاهش می‌یابد و سرنوشت متهمین صرفاً منوط به این نمی‌گردد که دست تقدیر بررسی پرونده‌شان را توسط کدام قاضی رقم می‌زند.

### ۲-۱-۳- گروه محور بودن پاسخ‌دهی در تقابل با اصل فردی بودن مجازات‌ها

یکی از خصایص عدالت تخمینی تکیه بر گروه و گروه مداری و در مقابل فراموش شدن فرد در فرآیند سنجش و مدیریت ریسک است. در حقیقت، توجه و تمرکز کیفرشناسی جدید به افراد به عنوان عضو یک گروه یا طبقه خطر دار (نگاه جمعی و توده‌ای) می‌باشد و نه مانند کیفرشناسی کلاسیک به شکل موردی و جداگانه. (پاک نهاد، پیشین، ص ۲۲۹-۲۲۸) به زعم نگارنده، اصل فردی کردن مجازات‌ها در رابطه با کودکان و نوجوانان، به معنای اعمال و اجرای مجازات متناسب با شخصیت و ویژگی‌های جسمی، روانی، اجتماعی، خانوادگی و اوضاع و احوال حاکم بر زندگی آنهاست. نگاه عدالت تخمینی به فرد محوری صرفاً تا این اندازه است که افراد به علت هویت انسانی خود و بر حسب میزان ریسک و خطرشان در داخل یک گروه مجرمانه قرار گیرند؛ که حاکی از نگاه مضیق این تفکر به اصل فردی سازی مجازات‌ها می‌باشد. دیدگاه رویکرد تخمینی در این زمینه به این صورت است که به عنوان مثال جمعی از کودکان یا

نوجوانان را به جهت یک جرم مشابه، صرفاً به علت توجه به هویت انسانی آنها، داخل یک گروه قرار می‌دهد به جای اینکه نیازها و وضعیت هر یک از آنان بررسی گردد. که این امر، صحیح نمی‌باشد به دلیل اینکه هر کدام از آنها با شخصیت و شرایط کاملاً متفاوتی از دیگری قرار دارند، بنابراین این برخورد و واکنش مشابه به آنها به جهت محدود بودن منابع نظام عدالت کیفری و نوع نگرش به آنان بر حسب میزان خطرناکی آنان، اهداف سیستم عدالت کیفری را مبنی بر کاهش میزان جرایم محقق نمی‌کند.

## ۲-۳- انتقادات حقوقی در حوزه عدالت تخمینی

عدالت تخمینی در کنار آموزه های حقوقی، به بیان آموزه های دیگری می‌پردازد که ریشه در آموزه های مبنایی دارند و به عنوان بازتاب این مبانی در عالم حقوق و قوانین کشورها نمود می‌یابد. در این قسمت به بیان دو مورد از انتقادات وارد بر این آموزه ها پرداخته می‌شود.

### ۱-۲-۳- مداخله همه جانبه زودرس در عدالت کیفری کودکان و نوجوانان

منظور از مداخله همه جانبه زودرس، تمامی رفتارهای کودکان و نوجوانان اعم از جنایی و رفتارهای صرفاً غیر اجتماعی آنان، خواهد بود. در واقع برنامه‌های این نوع مداخله‌های روان شناختی-اجتماعی باید منجر به جلوگیری و متوقف کردن عوامل خطری شود که آنها در معرض آن هستند، یعنی عوامل خطری که احتمال پذیرش و تقلید رفتار مجرمانه پایدار توسط کودکان در آینده را افزایش می‌دهد. بهنجاری بزهکاری نوجوانان ادعایی است که از طریق "مطالعات خود گزارشی" به عنوان راهکاری برای برآورد رقم سیاه بزهکاری اثبات می‌شود. این مطالعات به صورت دائمی و هر از چند گاهی انجام شده و نشان می‌دهند که بزهکاری در دوران نوجوانی امر نامتعارفی نیست. همچنین با این سیاست، در گام نخست ایراد اساسی در ارتباط با استفاده از برچسب‌های انگ زنده نسبت به نوجوانان مطرح می‌شود. استفاده از چنین برچسب‌هایی که پیرو واکنش اجتماعی منفی نسبت به جرایم نوجوانان صورت می‌گیرد، نتیجه‌ای جز مداخله در زندگی نوجوانان در پی ندارد و این مداخله، مداخلات بعدی بیشتری را می‌طلبد. از سوی دیگر این برچسب‌ها شخصیت مجرمانه نوجوانان را ساخته و به رسمیت می‌شناسد و این نکته ای است که موجب می‌گردد تا "لیمرت" چنین ابراز عقیده نماید که "کنترل اجتماعی خود منجر به انحراف اجتماعی" می‌گردد و "مترا" را بر آن می‌دارد که بر عقیده خود ثابت قدم شود که واکنش‌های مداخله جویانه دارای ماهیت "خود تخریبی" هستند

و موجب موضع گیری جامعه در برابر بزهکاران می‌شوند. حتی زمانی که این مداخلات در زندگی کودکان بزهکار با انگیزه‌های حمایتی صورت گیرد، افزایش گرایش‌های کیفی در پاسخ به بزهکاری آنان را به دنبال دارد. (مهرا، پیشین، ص ۱۲۶-۱۱۷)

بدین ترتیب، با توجه به مطالب فوق، این نوع مداخلات زودهنگام هر چند از طریق استفاده از ابزارهای غیرکیفری باشد، زمینه کنترل و مداخلات مراجع رسمی را فراهم می‌کند آن هم نه صرفاً در کار و زندگی کودک و نوجوان، بلکه در مادر، پدر، مدرسه، هم سالان و دیگرانی که به نوعی با وی در تماس هستند. که در اینصورت باید این فضای کنترلی و امنیتی برای تزریق احساس امنیت در جامعه، همواره وجود داشته باشد به دلیل اینکه بقای این نظم و امنیت اجتماعی موکول به حفظ مستمر چنین فضایی می‌شود که این خود تبعات به مراتب بدتری را به دنبال خواهد داشت.

#### ۲-۳- عدم توجه به مدیریت خطر بزهکاری در قانون حمایت از کودکان و نوجوانان

قانون حمایت از کودکان و نوجوانان، در نه ماده به موضوعات بسیار کلی در ارتباط با کودکان و نوجوانان پرداخته است. قانونگذار در این قانون به موضوعاتی چون ورود اصطلاح کودک آزاری به ادبیات حقوق جزای ایران، صدمه و آزار و اذیت کودکان، شکنجه جسمی و روحی کودکان، نادیده گرفتن عمدی سلامت و بهداشت روانی و جسمی کودکان، ممانعت از تحصیل و هرگونه خرید و فروش کودکان، بهره‌کشی و بکارگیری کودکان به منظور ارتکاب اعمال خلاف و ... پرداخته است. ولی آیا می‌توان در تفسیر معنای حمایت از کودکان و نوجوانان به همین مقدار بسنده کرد؟! در حقیقت مقررات این قانون فاقد جامعیت و انسجام لازم جهت حمایت از این دسته از کودکان و نوجوانان می‌باشد. نکته قابل تامل دیگر این است که گویی به زعم قانونگذار معنای حمایت از کودکان و نوجوانان در این قانون صرفاً در صورت بزه‌دیده واقع شدن این گروه آسیب‌پذیر نهفته شده است و اشاره‌ای به بزهکاری آنها و نحوه برخورد با آنان نشده است. اما بنظر می‌رسد بررسی و پرداختن به این موضوع توجه و حمایت قانونگذار به اطفال و نوجوانان را نشان می‌دهد نه بی‌توجهی به آن. بدین ترتیب قانون در رابطه با موضوع مدیریت بزهکاری کودکان و نوجوانان و هم چنین تفکیک میان مجرمین سخت و نرم سکوت کرده است و حتی در موادی از قانون مجازات اسلامی که در ارتباط با بزهکاری کودکان و نوجوانان می‌باشد، نسبت به تمامی طیف‌های مجرمین با هر میزانی از خطر یک طیف پاسخ دیده می‌شود و موضع قانونگذار فاقد ضابطه مندی لازم می‌باشد بطوریکه نسبت به مواد مربوط

به کودکان و نوجوانان، تفاسیر متفاوتی به چشم می‌خورد که نشان دهنده عدم پیروی قانونگذار از یک الگوی مشخص به فراخور ملاحظات و ظرفیت‌های نظام حقوقی ایران می‌باشد. در صورتیکه باید سیاست قانونگذاری مربوط به کودکان و نوجوانان به نحوی باشد که نسبت به شرایط و اوضاع و احوال بزهکاران و میزان خطرناکی آنها بتوان آنان را از یکدیگر مطابق با قوانین متعدد و کاربردی، تفکیک و مجازات متناسب تعیین کرد.

### ۳-۳- انتقادات مبنایی در حوزه عدالت ترمیمی

#### ۳-۳-۱- شکست فرآیند محور بودن رسیدگی در قبال کودکان و نوجوانان بزهکار

طرفداران عدالت ترمیمی در مورد چگونگی رابطه این مدل با عدالت کیفری کلاسیک و نحوه اعمال سازمان یافته آن، از دو گرایش تبعیت می‌کند. گرایش "ناب‌خواه" یا "ناب‌گرا" که بر آن است که عدالت ترمیمی در طی زمان باید جایگزین عدالت کیفری کلاسیک شود که هدف نخستین طرفداران آن، محدود کردن حوزه عدالت ترمیمی به دادن پاسخ‌های مناسب به پیشامدها و حوادث ناشی از جرم است نه به پیامدهای گسترده‌تر قضایی و سیاسی آن. نوع دوم گرایش "بیشینه‌خواه" که بر این اعتقاد بود که اگر می‌خواهیم بدیل و جانشین واقعی برای عدالت کیفری کلاسیک پیدا کنیم، باید مدلی طرح ریزی شود که به همه موارد مجرمانه و پرونده‌های کیفری قابل اعمال باشد نه به مانند گرایش ناب‌خواه صرفاً در جرایم کوچک و کم‌اهمیت. به طوری که در صورت ارتکاب جرایم شدید و فراتر رفتن آثار آن از سطح جامعه محلی، مداخله دولت از طریق مقام‌های پلیسی - قضایی یعنی عدالت کیفری کلاسیک پیش‌بینی گردد. بنابراین باید بیان داشت که مطرح شدن این ایده که در ارتباط با کودکان و نوجوانان از رویکرد ناب‌خواه استفاده گردد به دلیل اینکه دادرسی کیفری برای کودک یا نوجوان توالی فاسد ایجاد می‌کند و باید سعی گردد که تا حد امکان او وارد دادرسی کیفری نگردد؛ در رابطه با تمامی انواع جرایم آنان نمی‌تواند مثرثمر واقع گردد. در حقیقت یک بار در جریان دادرسی قرار گرفتن بهتر از دوبار در معرض آن بودن است. همانگونه که هوارد زهر در کتاب کوچک "عدالت ترمیمی" بیان می‌دارد، "عدالت ترمیمی نه داوری همه دردهاست و نه ضرورتاً جایگزین عدالت کیفری کلاسیک". در واقع عدالت ترمیمی نمی‌تواند به همه وضعیت‌های ناشی از جرم پاسخگو باشد و نمی‌توان هدف اصلاح و بازسازی فرد بزهکار را در تمامی انواع جرایم در این گرایش دنبال کرد.

## ۲-۳-۳ بی ضابطگی در گزینش تعهدات ترمیمی

یکی از عناصر اصلی فرآیند ترمیمی، توافق بزه‌دیده و بزهکار بر سر نحوه آسیب و پاسخ به بزه می‌باشد. در فرآیندهای کیفری، کیفر در نتیجه یک فرآیند توافقی به دست نمی‌آید. اما پاسخ به عمل بزه در یک فرآیند ترمیمی، باید از طریق توافق بین بزه‌دیده و بزهکار حاصل شود. ابهام وارده در این موضوع این است که ضابطه یا ضوابط تعیین تعهدات از سوی بزهکار و بزه‌دیده چیست؟ آیا بسته به نوع جرم ارتكابی و سن بزهکار و ... چارچوب و حد و مرزی تعریف شده که از آن تجاوز نگردد یا اینکه صرفاً به توافق رسیدن شرط می‌باشد. برخی گفته‌اند این تعهدات باید به صورت منطقی و متناسب باشد و هدف از توافق جهت انجام آن تعهدات، باید ترمیم باشد. اما آیا صرف بیان منطقی و متناسب بودن می‌تواند بیان‌کننده ضابطه‌مند بودن این تعهدات باشد؟

این موضوع زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که فرد انجام‌دهنده و پذیرنده این تعهدات نوجوان باشد و در مقابل وی بزه‌دیده بزرگسال وجود داشته باشد. گرچه بیان می‌شود که فرآیند ترمیمی با توافق و رضایت بزهکار و بزه‌دیده می‌باشد و کاملاً به صورت داوطلبانه صورت گرفته است اما ممکن است در مواقعی بزهکار نوجوان به دلیل تاثیرپذیری از اطرافیان و یا عدم تشخیص درست، تعهداتی را بپذیرد که متناسب با سن، شرایط و وضعیت شخصی و خانوادگی و ... وی نباشد و یا حتی ممکن است تعهداتی که ابتدائاً پذیرفته شده است در طول انجام آنها توسط بزه‌دیده هر چند به صورت جزئی افزایش یابد و نوجوان بزهکار متوجه نشود که آن غیر از موارد توافق شده است و یا به جهت اینکه سریع‌تر رضایت بزه‌دیده را جلب کند، سکوت نماید. بنابراین بنظر می‌رسد که در جلسات نشست ترمیمی مخصوصاً در رابطه با کودکان و نوجوانان ضوابطی به صورت شفاف تعریف گردد و صرفاً بسنده به کلیات نشود. همچنین فرد میانجی‌گر با تدابیر روان‌شناختی خود و شناخت ویژگی‌های کودکان و نوجوانان، ضمن عدم مداخله و تحمیل نظرات خود، نظارت لازم را بر ضوابط تعریفی داشته باشد.

## ۴-۳-۴ انتقادات حقوقی

۴-۳-۴-۱ فقدان حق برخورداری از معاضدت‌های وکیل برای کودکان و نوجوانان بزهکار  
"مواجه بی‌واسطه طرفین جرم" و "محرمانه بودن" فرآیند ترمیمی بیانگر این است که طرفین جرم باید فارغ از هرگونه مانع و واسطه‌ای در فرآیند ترمیمی شرکت کنند و آنچه در فرآیند اتفاق می‌افتد باید کاملاً محرمانه باشد و افراد دیگر از آن اطلاع حاصل نکنند. کودکان و نوجوانان بزهکار باید قبل و بعد از نشست ترمیمی، از مشاوره‌ها و راهنمایی‌های فردی متخصص

بهره گیرند که در ادبیات حقوقی چنین فردی را وکیل می‌نامند. او باید آنها را برای روبرویی با شکل جدیدی از برخورد و واکنش و توضیح و توجیه این فرآیند و نحوه برخورد با بزه‌دیده و تعهدات پیشنهادی آشنا کند. در واقع فرد بزه‌کار حق دارد که از همه حقوق خود در دادرسی ترمیمی و نیز مخاطرات احتمالی که مشارکت در آن، برای بزه‌کار به دنبال خواهد داشت، مطلع گردد. در چنین مواقعی اگر شخص با تخصص و مهارت وجود نداشته باشد، ممکن است افرادی فاقد مهارت و توانایی لازم همچون پدر و مادر، صرفاً جهت دلسوزی، این وظیفه را به عهده گیرند. همچنین ذکر این نکته لازم است که بیان شود نقش وکیل در فرآیند ترمیمی با فرآیند کیفری متفاوت می‌باشد. در فرآیند ترمیمی کلمه وکیل باید طریقت داشته باشد نه موضوعیت، بنابراین حضور وی به عنوان یک مساعدت کننده در ضمن آگاهی از شرایط شخصیتی و خانوادگی کودک یا نوجوان بزه‌کار به او کمک می‌کند که به نحو موثر و با آگاهی بیشتر فرآیند را سپری کند. به همین دلیل است که در عنوان این قسمت "فقدان برخورداری از معاضدت های وکیل" آمده است تا شائبه خدشه دار شدن مبانی عدالت ترمیمی از بین برود. از این منظر، بهره مندی از معاضدت وکیل در رویکرد ترمیمی برای کودکان و نوجوانان بزه‌کار از اهمیت فراوانی برخوردار است. اجرای فرآیند برای آنها باید به گونه ای باشد که با اعمال شرایط شخصیتی و خانوادگی آنها از تحمیل فرآیند بر آنان یا محروم کردن آنان از فرصت های موجود در فرآیند ترمیمی جلوگیری شود، به دلیل اینکه بزرگسالان از قدرت کافی برای مباحثه و اعمال نظرات خود برخوردارند و در رابطه با این اقشار آسیب پذیر باید توجه و دقت بیشتری گردد.

#### ۲-۴-۳- عدم تناسب پاسخ ترمیمی با وضعیت هر کودک یا نوجوان بزه‌کار

منتقدان عدالت ترمیمی معتقدند که یکی از ارکان عدالت کیفری کلاسیک، رعایت اصل تناسب میان جرم ارتكابی و مجازات یا بین جرم و مجازات است که این اصل تناسب را قاضی به طور طبیعی، با توجه به مفاد قانون و اختیاراتی که قانونگذار برای او پیش بینی کرده است، در حکم صادره لحاظ می‌کند. به زعم منتقدان، در عدالت ترمیمی اصل پیش گفته، مخدوش است؛ زیرا، درست است که سهامداران جرم با مشارکت در فرآیند ترمیمی طی تفاهمی ترمیمی به راه حل مرضی الطرفینی به منظور رفع خصومت و فیصله دادن به اختلاف دست یافته اند، اما، این، بدان معنی نیست که راه حل پیش گفته و پاسخ ترمیمی که توافقی است، لزوماً متناسب با جرم ارتكابی باشد. چه بسا، متهم به دنبال استیصال و یا حتی به طور صوری، تعهد ترمیمی را قبول کند و به پاسخ ترمیمی تعیین شده، رضایت دهد. همچنین، ممکن است بزه

دیده نیز به دلیل تألم های روحی و تنش های روانی که وقوع جرم برای وی به دنبال داشته است، به راه حل ترمیمی اتخاذ شده رضایت دهد تا به نوعی، با فیصله پیدا کردن و خاتمه یافتن اختلاف، از فشارهای روانی وارد بر خود بکاهد. منتقدان عدالت ترمیمی برآنند که عدالت ترمیمی برخلاف عدالت کیفری سنتی که بین میزان مسئولیت کیفری و میزان مجازات قائل به رابطه است، چنین ارتباطی را به رسمیت نمی‌شناسد. در عدالت ترمیمی از آنجاییکه همه روشهای آن به دنبال ترمیم و بازسازی خسارتهای ناشی از جرم است، امکان دارد که جرایم ارتكابی از دیدگاه ترمیمی بنا به تصور جامعه دارای ارزشی یکسان تلقی شوند. همچنین ممکن است به جرمی خفیف با غرامتی شدید و یا بالعکس پاسخ داده شود.

منتقدان عدالت ترمیمی بر این باورند که تکراری شدن واکنش ترمیمی، تعمق و دقت در روند رسیدگی‌های ترمیمی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. بنابراین، پاسخ ترمیمی که باید متناسب با میزان خسارت ناشی از جرم و شاخص های آسیبی روانی-زیستی-اجتماعی بزهکار قبل، در آستانه و پس از ارتكاب جرم باشد را متولیان برنامه‌های ترمیمی به صورت یکسان و بی‌تناسب به جرایم ارتكابی می‌دهند. اهمیت رعایت اصل تناسب در پاسخ‌دهی ترمیمی، تا اندازه ای است که در قطعنامه ی "اصول بنیادی عدالت در مورد استفاده از برنامه های ترمیمی در امور کیفری" نیز به موجب اصل هفتم آن، مقرر شده است که توافقی‌های بدست آمده در جریان فرآیند ترمیمی بویژه نسبت به بزهکار، باید شامل تعهدها و تکالیف معقول و متناسب برای او باشد. بدین سان، رعایت اصل تناسب پاسخ ترمیمی، لازمه تحقق "عدالت ترمیمی شخصی شده" و "پاسخ‌های ترمیمی فردی شده" است. (سماواتی پیروز، پیشین، ص ۲۲۶-۲۲۴)

همچنین همواره در رابطه با کودکان و نوجوانان تاکیدات بسیاری جهت تناسب بین جرم و شرایط ارتكابی آن سپس نوع مجازات شده است. بدین صورت که قاضی باید بتواند، برحسب شرایط فردی-اجتماعی هر کودک یا نوجوان، از اقدام‌ها و تدابیر متنوع نسبت به او استفاده کند و هرگونه رفتار اصلاحی در قبال کودک و نوجوانان باید مسبوق به معاینات پزشکی-روان شناختی و بررسی سوابق خانوادگی و نیاکان او باشد. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۸، ص ۱۰)

واکنش‌های ترمیمی در قبال کودکان و نوجوانان باید به شکلی باشد که در جرایم سبک افراد متوجه فایده و سودمندی بیشتر این رویکرد نسبت به نظام عدالت کیفری شوند نه اینکه بدین گونه دریافت شود که پاسخ‌های فردی شده جای خود را به برخورد سطحی و کلیشه‌ای با پرونده‌ها داده است. همین موجب شود که کل فرآیند به صورت نمایشی به اتمام رسد و مجدداً همان افراد مرتکب تکرار جرم شوند.

در این قسمت خلاصه‌ی مطالب بیان شده در قالب یک جدول گردآوری شده است.

انواع پاسخها	نحوه مجازات و نتایج	انتقادات
رویکرد عدالت تخمینی	مدل RNR	<p>۱- پیش بینی شهودی؛ اعمال سلايق شخصی در قبال کودکان و نوجوانان بزهکار</p> <p>۲- گروه محور بودن پاسخ دهی در تقابل با اصل فردی بودن مجازات‌ها</p> <p>۳- مداخله همه جانبه زودرس در عدالت کیفری کودکان و نوجوانان</p> <p>۴- عدم توجه به مدیریت خطر بزهکاری در قانون حمایت از کودکان و نوجوانان بزهکار</p>
	پاسخ‌های رسانه‌ای	<p>انعکاس و انتشار جرایم که عمدتاً با بزرگنمایی آن همراه است. افزایش احساس ناامنی و تثبیت شخصیت مجرمانه در کودکان و نوجوانان.</p>
	پاسخ دهی از طریق ناتوان سازی	<p>طرد و دور نگه داشتن بزهکاران مزمن از جامعه از طریق کیفر مرگ و حبس های طولانی مدت. این سیاست منافی با سیاست های کانون اصلاح و تربیت می‌باشد. بنابراین در رابطه با کودکان و نوجوانان سودمند نخواهد بود.</p>
	گروه خودی و غیر خودی	<p>حرکت عدالت تخمینی به سوی جرم شناسی غیر خودی و طرد و خنثی کردن بزهکاران از جامعه. در صورت بررسی اوضاع و احوال ما قبل جرم فرد بزهکار و گرایش وی به سمت گروه خودی یا غیر خودی، می‌توان مجازات متناسبی انتخاب نمود.</p>
رویکرد عدالت ترمیمی	پاسخ دهی از طریق مسئولیت پذیری و بازپذیری اجتماعی	<p>۱- شکست فرآیند محور بودن رسیدگی در قبال کودکان و نوجوانان بزهکار</p> <p>۲- بی ضابطگی در گزینش تعهدات ترمیمی</p> <p>۳- فقدان حق برخورداری از معاضدت های وکیل برای کودکان و نوجوانان بزهکار</p> <p>۴- عدم تناسب پاسخ ترمیمی با وضعیت هر کودک یا نوجوان بزهکار</p>
	نقش جامعه محلی و بزه دیده	<p>تشکیل نشست ترمیمی و آگاهی بزه دیده از شرایط و موقعیت فرد بزهکار و توافق طرفین بر سر خسارات وارده به وی و جبران آنها و تضمین جامعه محلی برای ایجاد تعهدات و عمل به آنها توسط بزهکار.</p>



## نتیجه گیری

کودکان و نوجوانان بزهکار در مرحله رشد و تکامل شکل گیری شخصیت و تاثیرپذیری از محیط اطراف خود قرار دارند. از این منظر، چگونگی برخورد نظام عدالت کیفری با آنان و ماهیت تدابیر و سیاست‌های اتخاذ شده در قبال آنها در شکل گیری نظام رفتاری آنان در آینده بسیار موثر است. به این منظور حقوق کیفری کودکان و نوجوانان باید با در نظر گرفتن الگویی متناسب با سیاست تقنینی کشور گامی موثر در جهت حمایت از این گروه آسیب پذیر بردارد. به این ترتیب می‌توان با توجه به بیان خصوصیات هر رویکرد در مطالب پیشین از تلفیق با ضابطه و منسجمی سخن گفت که از هر دو رویکرد پاسخ‌دهی به بزهکاری کودکان و نوجوانان استفاده گردد. بدین صورت که در جرایم ساده کودکان و نوجوانان و با توجه به اوضاع و احوال و موقعیت فرد بزهکار و با توجه به نوع جرم ارتكابی و بزه‌دیده آن جرم که از هم‌سالان وی می‌باشد یا خیر، از رویکرد ترمیمی استفاده نمود. ( به دلیل اینکه عمدتاً جرایمی که کودک یا نوجوان نسبت به هم‌سالان خود مرتکب می‌شود؛ ریشه در فاصله‌های طبقاتی خانواده‌های آنان و مرتفع نبودن نیازهایشان و در نهایت احساس حسادت و حقارت در آنها می‌باشد که ممکن است با توجه به آن شرایط سنی، مشروع یا عدم مشروعیت روش رسیدن به اهداف و خواسته‌هایشان در اولویت قرار نگیرد)؛ از این منظر باید در نوع پاسخ‌دهی به آنان نیز تفاوت‌هایی قائل شد و الگویی را ملاک عمل قرار داد که بدون مداخله مقامات رسمی رسیدگی و برچسب زنی به بزهکار، به بررسی علل ارتكاب جرم و حل و فصل آن بپردازد. از سوی دیگر، کودکان و نوجوانانی وجود دارند که مرتکب جرایم خطرناک می‌شوند به طوری که دامنه ارتكاب آن جرم از سطح مدرسه و محله و منطقه فراتر می‌رود و احتمال تبدیل شدن آنان را به بزهکاران مقاوم و تکرار کننده جرم در آینده بیشتر می‌کند. بدیهی است که در این صورت نمی‌توان پاسخ و واکنشی غیررسمی را صرفاً به دلیل کودک یا نوجوان بودن آنها و حمایت از آنها برگزید و دغدغه اصلاح و درمان آنان را معیار و ملاک این امر قرار داد. در این موارد نظام رسمی عدالت کیفری وارد عمل می‌شود.

حمایت از کودکان و نوجوانان زمانیکه بزهکار واقع می‌شوند، می‌تواند به مراتب مهم تر از موقعیتی باشد که بزه دیده واقع می‌گردند. به دلیل اینکه تصمیم بر ارتكاب جرم توسط آنان نشان دهنده نابسامانیها و مشکلات بیشتری می‌باشد که آنها را مجاب به ارتكاب جرم ساخته است و خطرات بیشتری را به دنبال خواهد داشت. بنابراین باید به دنبال شناسایی عوامل خطر محور به موازات خصیصه آسیب‌پذیری آنان نیز بود به گونه‌ای که قانون‌گذار ملاک‌های عینی را

برای ارزیابی میزان خطر بزهکار معرفی کند و در این زمینه قاضی را به حال خود واگذار ننماید و مانع برداشت‌ها و تفاسیر مختلف جهت ارزیابی میزان خطر گردد. به صورتی که این معیارها قابلیت انعطاف نسبت به واقعیات زندگی و اوضاع و احوال هر بزهکار و نوع و میزان تاثیرپذیری وی (به خصوص خانواده)، که گاهی فرد بزهکار ناخواسته تحت تاثیر آنها قرار می‌گیرد، داشته باشد. اما متأسفانه در قوانین مرتبط با کودکان و نوجوانان مفهوم حمایت و پشتیبانی را بیشتر در صورت بزه دیده واقع شدن آنها دنبال کرده است. هر چند پرداختن به این موضوع نیز لازمه حمایت از این گروه می‌باشد اما صرفاً کافی نمی‌باشد.

حال با توجه به موضوع این نوشتار، بنظر می‌رسد باید در راستای پاسخ‌دهی بهتر به بزهکاری کودکان و نوجوانان، به دنبال نزدیک کردن قوانین و مقررات به واقعیات و یافته‌های جرم‌شناختی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و ... بود. استفاده از این دو الگو و اعمال آنها در قوانین مرتبط با کودکان و نوجوانان موجب می‌شود که تقسیم‌بندی میان مجرمین سخت و نرم به آسانی در قوانین منعکس گردد و تفکیک میان انواع جرایم و نحوه برخورد با فرد بزهکار مشخص گردد. از سوی دیگر، یکی دیگر از تبعات فقدان تقسیم‌بندی بین انواع بزهکاران، اکتفاء تدوین‌کنندگان قوانین به حمایت‌های عام از کودکان و نوجوانان بزهکار می‌باشد. بدین صورت که همایش‌ها و جلسات و دغدغه به کارگیری قوانین حقوقی افتراقی همواره جهت حمایت و پشتیبانی از کودکان و نوجوانان مطرح بوده است اما در عمل آنچه که پیاده شده است، قوانین و حمایت‌های کلی در ارتباط با آنان بوده است. در صورتیکه این موضوع باید بررسی گردد که در کنار توجه به آسیب‌پذیر بودن این قشر از جامعه و به دنبال تلاش برای کاهش میزان ارتکاب جرم توسط آنان، باید معیارها و ملاک‌هایی جهت ارزیابی میزان خطر کودکان و نوجوانان مشخص شود. در حقیقت نگرش و اکتفا به حمایت‌های عام نسبت به کودکان و نوجوانان پاسخگوی انواع جرایم ارتكابی توسط آنان و تفکیک میان واکنش‌ها نیست. در واقع باید متناسب با نیازها و ضعف‌های هر کودک یا نوجوان برنامه‌ها و تدابیری اتخاذ شود نه اینکه صرفاً از یک روش واحد و بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های فردی هر بزهکار در پی اصلاح و درمان واقعی و اصولی هر یک بود.

تدوین‌کنندگان قوانین با تصویب مواد حداقلی و ناکافی در رابطه با کودکان و نوجوانان، عدم توجه خود را نسبت به اصلاح و بازپروری آنان نشان می‌دهند. قوانین مرتبط با این گروه سنی، از الگوی با ضابطه و منسجمی پیروی نمی‌کند و همین امر موجبات ضعف آن را فراهم آورده است. بنظر می‌رسد استفاده از این دو رویکرد ترمیمی و تخمینی در کنار یکدیگر،

می‌تواند موجبات کاهش جرایم و اصلاح و درمان کودک یا نوجوان بزهکار را فراهم کند. در صورتی که هر یک به تنهایی دارای نقاط ضعفی نسبت به بزهکاری کودکان و نوجوانان در ایران؛ می‌باشند که اعمال آن در رابطه با فرد بزهکار صحیح نمی‌باشد و نتیجه ای را به دنبال نخواهد داشت. به عنوان نمونه و با توجه به موفقیت آمیز بودن رویکرد عدالت ترمیمی در کشوری چون نیوزیلند و هم چنین با توجه به قطعنامه " اصول بنیادین استفاده از برنامه های ترمیمی در امور کیفری " که در آن بر ضرورت استفاده از این برنامه ها به ویژه نسبت به کودکان بزهکار تاکید شده است؛ نمی‌توان و نباید توقع موفقیت آمیز بودن این برنامه را در کشور داشت تا زمانیکه فرهنگ حاکم بر جامعه حاضر به پذیرش اهداف و سازوکارهای رویکرد ترمیمی نمی‌باشد. از سوی دیگر، برنامه های عدالت تخمینی نیز به تنهایی نمی‌تواند در رابطه با کودکان و نوجوانان بزهکار موثر واقع گردد. آنچه که مهم است استفاده از نقاط قوت هر یک از این رویکردها با توجه به سیاست تقنینی حاکم بر جامعه و با توجه به ظرفیت های نظام حقوقی ایران است.

### پیشنهادهات:

- قانونگذار میبایست با توجه به سیاست تقنینی حاکم بر جامعه و با در نظر گرفتن افزایش سطح اطلاعات و آگاهی کودکان و نوجوانان؛ تجدیدنظری در قوانین مرتبط با آنان نماید.
- تصویب قوانین جامع در قانون حمایت از کودکان و نوجوانان به شکلی که هر دو صورت ارتباط وی با نظام حقوق کیفری را شامل شود یعنی هم در صورت بزه دیدگی هم بزهکاریشان.
  - توجه به بحث مدیریت ریسک بزهکاری در قوانین مرتبط با کودکان و نوجوانان
  - نگرش تلفیقی به بزهکاری کودکان و نوجوانان و متناسب با آن وضع قوانین به جرایم ساده و خطرناک و تقسیم بندی مجرمین به سخت و نرم
  - اتخاذ تدابیر مناسب؛ متناسب با نیازها و ضعف های هر کودک یا نوجوان
  - در اولویت قرار دادن تامین نیازهای کودکان و نوجوانان. به دلیل اینکه بنظر می‌رسد کودکان و نوجوانان با ارتکاب جرم لزوماً به دنبال نقض هنجارهای اخلاقی و اجتماعی متبلور در قوانین کیفری نیستند؛ و در واقع با ارتکاب جرم و انحراف، عمق وخامت شرایط حاکم بر زندگی، تحصیل و کار خود را به اطلاع والدین، اولیاء مدارس و به طور کلی جامعه می‌رسانند و به نوعی طلب کمک و حمایت می‌نمایند.

### کتاب‌شناسی:

۱. افشاری، صفراء، « بررسی و مقایسه رویکردهای مختلف پیشگیری از بزهکاری کودکان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، ۱۳۸۸
۲. بریث ویت، جان، عدالت ترمیمی، ترجمه‌ی مهرداد رایجیان اصلی، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۳، ۱۳۸۵
۳. پاک‌نهاد، امیر، «سیاست جنایی ریسک‌مدار»، نشر میزان، چاپ دوم، ۱۳۸۸
۴. زهر، هوارد، «کتاب کوچک عدالت ترمیمی»، ترجمه حسین غلامی، انتشارات مجد، چاپ اول، ۱۳۸۸
۵. سماواتی پیروز، امیر، «عدالت ترمیمی: تعدیل تدریجی عدالت کیفری یا تغییر آن»، انتشارات نگاه بینه، چاپ اول، ۱۳۸۵
۶. ساعدی، زهرا و جلال‌الدین قیاسی، «چالش‌های اندیشه ناتوان‌سازی گزینشی بزهکاران»، مجله حقوقی دادگستری، ۸۶، تابستان، ۱۳۹۳
۷. عباچی، مریم، «حقوق کیفری اطفال در اسناد سازمان بین‌المللی»، انتشارات مجد، چاپ اول، ۱۳۸۸
۸. غلامی، حسین، «الگو یا گونه‌های عدالت کیفری اطفال»، آموزه‌های حقوق کیفری، ۶، پاییز-زمستان، ۱۳۹۲
۹. قاسمی مقدم، حسن، «واکاوی رابطه میان خطر جرم بزهکاران و بازپروری آنان در سیاست‌های کیفری معاصر»، آموزه‌های حقوق کیفری، ۶، پاییز-زمستان، ۱۳۹۲
۱۰. مهرا، نسرین، «عدالت کیفری کودکان و نوجوانان»، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۹۰
۱۱. مهدوی پور، اعظم و نجمه شهرانی کرانی، «امنیتی شدن جرم‌شناسی: راهبردها و آثار آن بر حقوق کیفری»، پژوهشنامه حقوق کیفری، ۱، بهار و تابستان، ۱۳۹۳
۱۲. نیازمند، ندا، «آسیب‌شناسی آموزه‌های عدالت ترمیمی و کودکان بزه‌دیده»، انتشارات گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۹۱
۱۳. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، «جرم‌شناسی حقوقی (درآمدی بر جرم‌شناسی حقوق کیفری عمومی)»، دایره‌المعارف علوم جنایی، نشر میزان، ۱۳۹۲
۱۴. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، «کیفرشناسی نو-جرم‌شناسی نو»، تازه‌های علوم جنایی، نشر میزان، ۱۳۹۲.

۱۵. نیازپور، امیرحسین، «سرعت بخشی به فرآیند کیفری؛ سازوکاری برای پیشگیری از بزهکاری»، پژوهش حقوق و سیاست، ۲۸، بهار، ۱۳۸۹
16. Barry Stuart, and Kay Pranis, Restorative community justice: Repairing harms and transforming communities ( Anderson, u. s, 2011)
17. Francis T. Cullen, Paul. Gendreau. "From Nothing Works to What Works: Changing Professional Ideology in the 21st Century". 2001
18. Martinson, Robert. "What Works? Questions and Answers about Prison Reform". The Public Interest, No35, spring 1974, pp.22-54.
19. Ward, Tony & Maruna Shadd. "Rehabilitation (beyond the risk paradigm)". Routledge 2007.